

خط مشی سوسیالیسم کارگری در دوره تازه



اتحاد سوسیالیستی کارگری، چند بیانیه و اطلاعیه

خط مشی سوسیالیسم کارگری در دوره تازه

- ص 1 - خط مشی سوسیالیسم کارگری در جنبش توده ای
(بیانیه کنفرانس هفتم اتحاد سوسیالیستی کارگری)
- ص 28 - جنبش ادامه دارد، طبقه کارگر را متشکل کنیم
(بیانیه دوم اتحاد سوسیالیستی کارگری، 30 تیرماه 1388)
- ص 48 - مرگ بر دیکتاتوری! زنده باد قدرت میلیونی مردم!
(بیانیه اول اتحاد سوسیالیستی کارگری، 29 خرداد 1388)
- ص 61 - جنبش چشم انتظار دانشجویان است!
(اطلاعیه اتحاد سوسیالیستی کارگری بمناسبت آغاز سال تحصیلی، 27 شهریور 1388)

از انتشارات اتحاد سوسیالیستی کارگری
مهرماه 1388 – سپتامبر 2009

خط مشی سوسیالیسم کارگری در جنبش توده ای جاری

بیانیه کنفرانس هفتم اتحاد سوسیالیستی کارگری

تاریخ انتشار: مهرماه 1388

سی سال پس از انقلاب بهمن، یک بار دیگر شبخ انقلاب بر ایران سایه افکنده است. خیزش توده ای آخرین روزهای خرداد و نخستین روزهای تیرماه چشم انداز انقلاب را در ایران گشوده است. واکنش مردم به کودتای انتخاباتی 22 خرداد، بحران حکومتی رژیم اسلامی را به یک بحران سیاسی تمام عیار تبدیل نمود و دوره جدیدی را در سیاست ایران آغاز کرد. این دوره بحرانی بدون تغییرات کیفی در ساختار سیاسی موجود به پایان نخواهد رسید، و در انتهای این دوره رژیم جمهوری اسلامی برجا خواهد ماند؛ یا دستکم در شکل تاکنونی اش برجا خواهد ماند. اما از منظر کارگران، زحمتکشان، و توده مردم آزادی خواه ایران مسأله بر سر این است که از دل این بحران چه نوع حکومتی و چه ساختارهای سیاسی و اجتماعی شکل می گیرند و جایگزین نظام سیاسی موجود می شوند. تمام تجربه تاریخی نشان می دهد که دو شوق محتمل است: یا نیروهای سیاسی نماینده سرمایه داران و کاپیتالیسم موفق می شوند کنترل جنبش توده ها را به دست گیرند؛ که در این حالت، حتی در صورت تغییر رژیم سیاسی، یکی از انواع حکومت سرمایه داری جایگزین رژیم فعلی می شود و کارگران و زحمتکشان همچنان بازنده این تغییرات خواهند ماند. و یا طبقه کارگر می تواند با تشکل های صنفی و سیاسی خود بمنزله یک نیروی سیاسی مستقل وارد مبارزه سیاسی شود، توده زحمتکشان

و آزادیخواهان را زیر پرچم خود گرد آورد، در یک مبارزه انقلابی رژیم حاضر را سرنگون کند، و با برقراری حکومت کارگران و زحمتکشان چنان دگرگونی های بنیادی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی ایجاد کند تا آزادی و برابری را برای وسیع ترین توده های مردم تضمین نماید. این دوراهی ای است که جامعه ایران اکنون بر سر آن قرار دارد. اولی راه سازش است و دومی راه انقلاب؛ نخستین راه به تداوم اسارت در اشکال جدید می انجامد و دومین راه به رهایی واقعی. در جنبش توده ای جاری، سوسیالیست های کارگری برای تحقق استراتژی انقلابی تلاش می کنند.

انقلاب بالقوه ای که هم اکنون چون شبی خواب از چشمان سخنگویان رنگارنگ سرمایه ربوده تنها آنگاه بدل به یک انقلاب بالفعل می گردد که طبقه کارگر بازیگر اصلی صحنه سیاست شود. تلاش فعالان سوسیالیست کارگری همواره این بوده است تا با غلبه بر موانع ورود طبقه کارگر به عرصه مبارزات اجتماعی و سیاسی ایفای چنین نقشی برای طبقه کارگر را تسهیل کنند، و اکنون بحران سیاسی حاضر خود بهترین فرصت را برای چنین هدفی ایجاد کرده است. از این رو، در شرایط حاضر، فعالان سوسیالیست کارگری وظیفه محوری خود را این می شمارند که با تلاش دوچندان برای تشکل یابی کارگران، و با فراخواندن همه آزادی خواهان و وسیع ترین توده مردم زحمتکش به اتحاد با کارگران، طبقه کارگر بتواند نقش تعیین کننده تاریخی خود را در جنبش توده ای جاری ایفا کند و راه انقلابی را برای پیشروی جنبش جاری هموار سازد.

1. سه تبیین

برای فعالان سوسیالیست کارگری، تشخیص دوره جدید و تعیین وظایف سیاسی طبقه کارگر در این دوره بدون یک تحلیل عمیق از وضعیت حاضر و یک ارزیابی ابژکتیو از دینامیسم جنبش توده ای جاری ممکن نیست. ما در این بیانیه تحلیل خود از وضعیت و

ارزیابی ما از ظرفیت جنبش جاری را با هدف به بحث گذاشتن آن در میان فعالان سوسیالیست کارگری با درجه ای از تفصیل (و در ادامهٔ بیانیه های پیشین سازمان در رابطه با جنبش توده ای جاری) عرضه می کنیم. به این منظور در این بخش نظرات خود را در تمایز از نقطه نظرانی قرار می دهیم که برای سهولت امر می توان آنها را به دو دستهٔ اصلی تقسیم کرد. البته هر دسته شامل نظرات جریانات سیاسی مختلفی می شود که مواضع مختلف و حتی ایدئولوژی های مختلفی دارند، و طبعاً طیفی از تحلیل ها از وضعیت و ارزیابی ها از جنبش جاری را عرضه می کنند؛ اما آنچه اینجا مبنای دسته بندی است نتیجهٔ عمومی یکسانی است که این جریانات سیاسی نسبت به تشخیص وضعیت جاری و ماهیت جنبش جاری می گیرند:

مشخصهٔ دستهٔ نخست، که عموماً ولی نه تماماً برخی جریانات مدعی چپ را در بر می گیرد، این است که وضعیت حاضر را به سادگی بازتاب جدال جناح های رژیم و یا ادامهٔ نمایش انتخاباتی رژیم می شمارد. و چون موارد مشابه چنین کشمکش های حادثی در طول عمر این رژیم به کرات وجود داشته، نتیجه می گیرد که حتی اگر وضعیت فعلی را بتوان "بحران" نامید، این بحران ویژگی ای ندارد که بتواند دورهٔ سیاسی جدیدی را رقم بزند. این دسته از نظرات جنبش توده ای جاری را نیز مانند موارد حرکت های اعتراضی در ده- دوازده سال گذشته (نظیر 18 تیر 1378) حرکتی گذرا می انگارد؛ یا آن را حرکتی مبتنی بر توهم توده ها نسبت به جناح اصلاح طلب، توهم به مشارکت در انتخابات، یا حتی بدتر، آلت دست شدن مردم در جدال جناح ها، جنبشی ارتجاعی، و نظایر اینها می شمارد. چنین تحلیل و چنین ارزیابی ای طبعاً وظایف ویژه ای هم از وضعیت فعلی استنتاج نمی کند، بلکه مخاطبان خود را تشویق می کند که بی اعتنا به جنبش جاری، یا به موازات جنبش جاری، همان فعالیت هایی را ادامه دهند که پیش از این نیز این جریانات توصیه می کردند؛ یا در افراطی ترین حالت تخطئهٔ جنبش جاری و تبلیغ ضرورت بری ماندن از آن را به وظایف پیشین می افزاید. نکته پیداست که

مخاطبان این جریان‌های سیاسی نیز، بسته به مواضع عمومی هر یک از این جریان‌ها، فعالان جنبش‌های اجتماعی مختلف یا طبقات و اقشار متفاوتی هستند؛ و فعالیت‌هایی که این دسته‌ها نظرات توصیه می‌کنند، باز بسته به مواضع هر جریان، از آگاه‌گری ایدئولوژیک و سیاسی، تا تعقیب مطالبات اقتصادی در جنبش کارگری، تا اشکال مختلف آکسیون‌های اعتراضی را در بر می‌گیرد. اما وجه مشترک نظرات همه این جریان‌ها در برخورد به وضعیت حاضر را می‌توان چنین خلاصه کرد: قائل نبودن به وضعیت بحران سیاسی و بها ندادن به (و حتی تخطئه کردن) جنبش توده‌ای جاری. واقعیت این است که این دسته‌ها نظرات تأثیر بسیار اندکی بر جامعه ایران دارند و می‌توان به یقین گفت که با سیر اوضاع بیش از پیش حاشیه‌ای می‌شوند؛ اما از آنجا که دستکم بعضی از جانب نیروهای مدعی چپ طرح شده اند اشاره به آنها در اینجا لازم بود.

دسته دوم، که عموماً ولی نه صرفاً جریان‌ها متمایل به سوسیال دموکراسی و لیبرال‌های جمهوری خواه را در بر می‌گیرد، از هر لحاظ تأثیر گذارتر بر جنبش جاری است. این دسته از نظرات وضعیت حاضر را بحرانی می‌شمارد، و گرچه طیف نظرات در این دسته بر ابعاد متفاوت این بحران تأکید می‌گذارند (بحران مشروعیت رژیم، بحران ایدئولوژیک رژیم، شکاف دولت-ملت، و نظایر اینها)، اما وجه مشترک شان این است که عامل اصلی ایجاد بحران و شروع دوره تازه را در این میدانند که اصلاح طلبی از درون حکومت به آخر خط رسیده، و تعقیب استراتژی حمایت انتخاباتی از اصلاح طلبان دیگر ممکن نیست. از همین رو، حتی آن جریان‌ها که جنبش توده‌ای جاری را صرفاً به اعتراض به نتایج انتخابات کاهش نمی‌دهند، علت اصلی خیزش توده‌ای را بسته شدن مجاری انتخابات رقابتی در رژیم می‌شمارند. یعنی ادعا می‌کنند که حال که امکان اصلاح تدریجی رژیم از درون و به شکل انتخابات وجود ندارد توده‌ها به جنبش درآمده اند. در انطباق با چنین ارزیابی‌ای، این جریان‌ها همان اهداف مرحله‌ای را اکنون در جنبش جاری توده‌ها تبلیغ می‌کنند که پیش از این بمنزله مراحل استراتژی خود در

حمایت از اصلاح طلبی تدریجی از درون حکومت طرح می کردند. اگر پیشتر مبارزه انتخاباتی و پیشروی اصلاح طلبان حکومتی در فتح گام به گام مراکز قدرت قرار بود در ادامه خود در دوردست به جمهوری تمام عیار و دموکراسی و سکولاریسم منتهی شود، امروز هدف مرحله ای جنبش توده ای را کنار زدن دولت کودتا تبلیغ می کنند تا در مرحله بعد نوبت به کنار زدن خامنه ای برسد، و در مراحل آتی با به قدرت رسیدن موسوی و بعد دموکراتیزه کردن گام به گام رژیم جمهوری اسلامی راه را بسوی برقراری یک جمهوری سکولار باز کند. به همین منوال، این دسته از نظرات نه فقط ایستادگی موسوی و کروی و خاتمی را عامل تعیین کننده برای تداوم جنبش جاری می شمارند، بلکه رهبری جنبش توسط آنها را، دستکم در مرحله کنار زدن دولت کودتا و به قدرت رسیدن جناح اصلاح طلبان، ضروری می شمردند. تمام جریاناتی که نظرات شان در این دسته قرار می گیرد به احتمال وقوع یک انقلاب در وضعیت حاضر معترف اند، اما غالبا وظیفه خود را دقیقا جلوگیری از وقوع انقلاب، با تکیه بر ضرورت تعقیب همان اهداف مرحله ای استراتژی تدریجی اصلاح طلبی، قرار داده اند. در همین دسته از نظرات، برای آن جریاناتی نیز که آگاهانه مقابله با وقوع انقلاب را وظیفه خود قرار نداده اند، موضع حمایت از موسوی و کروی و تقویت هژمونی آنها در جنبش توده ای، حال تحت عنوان ضرورت مرحله ای برای بسیج بیشترین نیرو برای مقابله با دولت کودتا یا دولت فاشیستی، در عمل نتیجه ای جز مقابله با رهبری طبقه کارگر و شق انقلابی ندارد. اینجا باید تأکید کرد که آنچه بعنوان پشتوانه این دسته از نظرات در تبلیغ ضرورت رهبری اصلاح طلبان رانده از قدرت عرضه شده، از نظر تحلیلی قائل بودن به غیر طبقاتی بودن جنبش توده ای جاری است. چون این جنبش آشکارا همگانی است، و چون آشکارا خواسته های دموکراتیک دارد، از اینجا نتیجه می گیرند که جنبشی طبقاتی نیست و بنابراین دینامیسم این جنبش، نیروهای محرکه آن و مسیرهای محتمل آن، برحسب عملکرد طبقات قابل بررسی نیست. و «مدنی» و «مسالمت آمیز» خوانند

جنبش جاری نیز گویا در این نظرات دلیلی است که تعقیب هرگونه استراتژی انقلابی برای آن را، گرچه ممکن، اما امری نابجا و ناشی از ترجیح ذهنی و ایدئولوژیک هواخواهان انقلاب بشمارند.

در برابر هر دو دسته این نظرات باید تأکید کرد که یک تحلیل مارکسیستی نمی تواند در سطح ظواهر بماند. خطاست اگر کسی خودویژگی وضعیت حاضر را به این سبب که بحران به مناسبت تقلب انتخاباتی آغاز شد با جدال جناح ها توضیح دهد. خطاست اگر کسی ماهیت جنبش توده ای جاری را، به سبب بهانه پاگرفتن آن، به سبب شعارهای مقطعی آن، یا به سبب رهبری فعلی آن، بربط به منافع کارگران و زحمتکشان، عامل تقویت جناحی از رژیم، یا یکسره ارتجاعی بیندارد. و به همان درجه خطاست اگر کسی از همین ظواهر چنین نتیجه بگیرد که مناسبت کودتای انتخاباتی، شعارهای مقطعی، و رهبری فعلی این جنبش بازتاب ماهیت آن است و می باید در برابرش سر تعظیم فرود آورد. شناخت عمیق از وضعیت حاضر، تنها با در نظر گرفتن وضعیت حاضر بمنزله حلقه ای در سیر تغییر اوضاع و سیر تکامل عینی جنبش ممکن می شود. یک برخورد مارکسیستی می باید بر مبنای یک تحلیل بنیادی از دولت بر سر کار و رابطه آن با طبقات اجتماعی، و با تحلیل از ترکیب طبقاتی جنبش، ماهیت جنبش را ارزیابی کند. یک برخورد مارکسیستی می باید با شناخت خواسته های عینی و ظرفیت های ساختاری طبقات مختلف شکل دهنده به این جنبش، دینامیسم این جنبش را بازشناسد تا بتواند وظایف سوسیالیست های کارگری را در راستای پیش راندن این جنبش تعیین کند. تنها از این طریق می توان استراتژی عمومی ای برای جنبش طرح کرد، و، بر این مبنای، در مقطع فعلی شعارها و تاکتیک هایی را پیش نهاد که در سیر جنبش امکان ارتقاء شعارها و شیوه های مقطع حاضر، و همچنین بویژه جایگزینی رهبری فعلی را برای جنبش فراهم آورد.

مؤلفه های اصلی چنین تحلیلی در بخش بعد مورد بحث قرار می گیرند؛ اما در تمایز از دو دسته نظراتی که بالاتر نقل شد، اینجا لازم است به اختصار به تفاوت نتیجه گیری از چنین تحلیلی برای تبیین از وضعیت حاضر و ارزیابی از جنبش توده ای به اختصار اشاره شود: مشخصه وضعیت حاضر وجود یک بحران سیاسی تمام عیار است، و فروکاستن وضعیت حاضر به بحران انتخاباتی و جدال جناح های رژیم فورا به معنای غفلت از خودیژگی شرایط حاضر، و در نتیجه به خطا رفتن در تشخیص وظایف دوره جدید است. بحران سیاسی حاضر برآیند این واقعیت هاست که بالایی ها نمی توانند به شیوه سابق حکومت کنند و پائینی ها دیگر تحمل نمی کنند. جنبش توده ای حاضر یک جنبش همگانی با ریشه های عمیق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است. از لحاظ عینی، جنبش توده ای جاری در ضدیت با دیکتاتوری رژیم اسلامی قرار دارد و برجسته ترین خواست عینی آن آزادی و دموکراسی است. در کشوری چون ایران امروز، امر آزادی و دموکراسی به برابری اقتصادی گره خورده است. عرصه سیاست و عرصه اقتصاد به هم مربوط اند، و بدون دست بردن در بنیان های اقتصاد سرمایه داری ایران برای اکثریت عظیم مردم هرگونه وعده آزادی و دموکراسی وعده ای پوچ است. این حقیقت نقش محوری جنبش کارگری را برای هر تحول اجتماعی برجسته می کند، و ضرورت اتحاد اقشار زحمتکش و آزادیخواه بر گرد جنبش کارگری را توضیح می دهد. نزدیک شدن به هر درجه از آزادی و دموکراسی در ایران امروز نیازمند پاگیری و پیشروی یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی است؛ یعنی حرکت توده ای وسیعی برای همه مطالبات اقتصادی و سیاسی اقشار زحمتکش و آزادیخواه بر محور جنبش کارگری. جنبش توده ای جاری این قابلیت را دارد که در سیر خود پلایش یابد، نمایندگان رنگارنگ سیاسی طبقه سرمایه دار را کنار بزند، و به یک انقلاب تمام عیار تکامل یابد. جنبش توده ای جاری این قابلیت را دارد که در سیر خود با ایفای نقش طبقه کارگر نه تنها نظام سیاسی را واژگون کند، بلکه همزمان در بنیان های اقتصاد کاپیتالیستی ایران دگرگونی های

اساسی ایجاد کند و آزادی و برابری را برای وسیع‌ترین توده مردم ایران به ارمغان آورد. سیاست سوسیالیست‌های کارگری در برخورد به جنبش جاری این است، و با چنین هدف استراتژیکی است که سوسیالیست‌های کارگری طبقه کارگر را به ایفای نقش در جنبش توده‌ای جاری فرا می‌خوانند. وظایف مرحله‌ای سوسیالیست‌های کارگری در قبال جنبش جاری در مقطع فعلی تنها در راستای چنین چشم‌انداز بلند پروازانه‌ای می‌باید طرح شوند.

2. بحران سیاسی: بحران حکومتی و جنبش توده‌ای جاری

مشخصه وضعیت حاضر وجود یک بحران سیاسی فراگیر است. معنای بحران سیاسی، همانطور که از لفظ «بحران» برمی‌آید، جز این نیست که اکنون ادامه حیات نظام سیاسی موجود مورد تهدید است و بسته به سیر دوره جدید فرجام بحران می‌تواند مرگ یا بقاء نظام سیاسی حاضر باشد. بحران سیاسی حاضر برآیند دو مؤلفه است: بحران حکومتی و جنبش توده‌ای. شکاف در بالا و خیزش پائین.

بحران حکومتی، هرچند به مناسبت انتخابات و با کودتای جناح نظامیان بروز یافت، اما بسادگی تداوم جدال جناح‌های رژیم اسلامی نیست. بحران حکومتی کلیت رژیم را از رأس تا قاعده آن قاپ کرده و همزیستی آنها را برای همیشه ناممکن کرده است. این بحران حکومتی در ترکیب با جنبش توده‌ای جاری، بالقوه زمینه‌ساز یک انقلاب توده‌ای عظیم شده است.

بحران حکومتی

امروز این یک مشاهده ساده است که رژیم جمهوری اسلامی دست به گریبان یک بحران حکومتی است؛ اما علت بحران حکومتی نه انتخابات اخیر است و نه حتی کودتای سپاه. برعکس، چه صف آرائی جناح‌ها در این انتخابات و چه کودتای جناح نظامی را می

باید نقطه اوج روندی دانست که مدتهاست این رژیم را به سمت بحران حکومتی می راند.

به دلایل تاریخ شکلگیری خود، جمهوری اسلامی از آغاز ظرف همزیستی جناح ها و فراکسیون های متعددی بوده، و طی سی سال گذشته توازن جناح ها و سهم هریک از قدرت تابع جدال آنها بر سر کنترل مناقع اقتصادی و اداری و ایدئولوژیک و نظامی بوده است. اما آنچه در 22 خرداد گذشته در شکل تقابل دولت کودتای سپاه پاسداران و بسیج با جبهه موسوی- خاتمی- کروبی- رفسنجانی بروز یافت، بسیار فراتر از کشمکش معمول جناح ها بر سر سهم بیشتری از قدرت، جدال نهایی بین دو گرایش در رژیم است که در بیست سال گذشته، در اشکال پنهان و آشکار، بر سر تعیین شکل رژیم جمهوری اسلامی جریان داشته است. جدال بر سر تعیین شکل رژیم ابداء محصول فرعی مبارزه رهبران جناح ها بر سر سهمی بیشتری از قدرت، یا نتیجه گریزناپذیر برخورد باورهای مختلف مکتبی، نیست. جدال بر سر تعیین شکل رژیم از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی بر می خیزد و ریشه در تاریخ شکل گیری آن دارد.

رژیم جمهوری اسلامی، بمنزله رژیمی ارتجاعی که بر امواج یک انقلاب اصیل توده ای به قدرت رسید تا توده های انقلابی را سرکوب کند و دستاوردهای انقلاب را پس بگیرد، از آغاز با یک تنش درونی روبرو بود. انقلاب 57 تنها دیکتاتوری سلطنتی را سرنگون نکرد، بلکه بنا به دینامیسم طبقاتی خود ناگزیر از تعرض به سرمایه داری بود. نه فقط خلع ید از بورژوازی بزرگ در سیر انقلاب گریزناپذیر بود و بسیاری از آنها به خارج کشور گریختند، بلکه جنبش شورایی طبقه کارگر، در بیش از دو سال جنگ و گریز با رژیم تازه، با برقراری کنترل بر تولید، دعوا بر سر نوع مالکیت را عملاً زنده نگاه داشت. بنا به سیر مبارزه طبقاتی، حفظ مبانی کاپیتالیستی و بازسازی سرمایه داری ایران تنها با سرکوب انقلاب و تحکیم رژیم دیکتاتوری ای مقدور شد که اسلام توجیه ایدئولوژیک سرکوبگری اش بود. جمهوری اسلامی، در عین اینکه امکان عمومی

کارکرد سرمایه و سودبری را برای تمام طبقه سرمایه دار فراهم می آورد، اما خصلت دیکتاتوری این رژیم، و ایدئولوژی اسلامی لازمه این دیکتاتوری، ضوابط سیاسی و ایدئولوژیک متفاوتی برای تعیین "خودی ها"، یعنی برای مشارکت در بدنه دولت، می گذاشت؛ ضوابطی که امکان نمایندگی مستقیم سیاسی در بدنه رژیم را به عموم سرمایه داران نمی داد. به این ترتیب رژیمی که از دل انقلاب بهمن و با سرکوب آن عروج کرد نوعی از دولت سرمایه داری شد بدون اینکه عموم سرمایه داران امکان نمایندگی شدن در آن را داشته باشند. (این پدیده در ایران تازه نبود و رژیم محمدرضا شاه هم چنین بود، و اشکال مختلف این نوع دولت سرمایه داری در تاریخ سایر کشورها، بخصوص در جهان سوم، موارد مشابه کم ندارد.) با بازسازی پس از جنگ ایران و عراق، اما، به درجه ای که بورژوازی جدیدی در ایران شکل می گرفت، در درون رژیم نیز گرایشی شکل گرفت که لازم می دید، چه برای تحکیم سیاسی رژیم و چه برای تقویت و گسترش نظام اقتصادی، پایه اجتماعی رژیم را گسترش دهد تا بورژوازی تازه شکل گرفته را در بر بگیرد. بورژوازی ایران نیز، هرچند که عموماً به سبب محدودیت های آزادی فردی و فرهنگی از رژیم اسلامی دل خوشی نداشت و ندارد، بنا به تجربه طبقاتی خود از انقلاب بهمن، چنان از انقلاب هراس داشت (و دارد) که از هر جهت مایل بود خواسته های خود را گام به گام و در سازش با رژیم اسلامی دنبال کند. به این ترتیب حرکت اصلاح طلبی ای شکل گرفت که از جناح هایی از حکومت تا نیروهای سیاسی شبه اپوزیسیون را در بر می گرفت. حرکت اصلاح طلبی همچنین بخشهای وسیعی از بوروکرات ها، تکنوکرات ها و روشنفکران را نیز با خود همراه کرد تا همگی، در یک تقسیم کار طبیعی، طیفی از سخنگویان سیاسی و ایدئولوژیک به بورژوازی ایران عرضه کنند. به این ترتیب لیبرالیسم ایران بعد از چهار دهه تجدید حیات یافت و بستر اصلی فکری و الهام بخش همه شاخه های متنوع اصلاح طلبان، از اصلاح طلبان حکومتی گرفته تا جمهوری خواهان سکولار شد.

"توسعه سیاسی" یا "دموکراتیزاسیون"، که با ریاست جمهوری خاتمی شعار محوری اصلاح طلبان شد، چیزی جز تلاش برای گشودن مجاری ای در رژیم جمهوری اسلامی بر روی نمایندگان طبقه سرمایه دار نبود، و در محتوا هیچ ربطی به آزادی های دموکراتیک (آزادی بیان، اجتماعات، تشکل، اعتصاب) که از مهمترین خواسته های فوری و وسیع ترین افشار جامعه هستند نداشت. دقیقا برعکس، هر درجه پیشروی اصلاح طلبان حکومتی در برابر جناح های رقیب در رژیم منوط به این بود که "توسعه سیاسی" نه تنها هیچ روزنه واقعا دموکراتیکی برای جنبش های اجتماعی، و مهمتر از همه برای جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش زنان، نگشاید، بلکه بتواند آنها را مهار کند و باقی ماندن آنها در محدوده مورد پذیرش نظام را تضمین نماید. نقش سیاسی لیبرال های هواخواه اصلاح طلبان عمدتا همین بود که در همین جنبش ها مبلغ چنان سیاست ها و چنان تشکل هایی باشند تا کارگران را به سازش با صاحبان سرمایه بکشانند، دانشجویان را سیاهی لشکر کمپین های انتخاباتی اصلاح طلبان حکومتی کنند، و فعالان زن را پی نخودسیاه احقاق حقوق شان در چارچوب قوانین اسلامی بفرستند. ناکامی این پروژه ها، که دستکم در جنبش کارگری و جنبش دانشجویی عمدتا به سبب مقاومت و مبارزه فعالان چپ بود، یکی از عوامل تضعیف موقعیت جناح های اصلاح طلب حکومت در برابر جناح های رقیب بوده است.

حرکت اصلاح طلبی از درون رژیم با مخالفت فراکسیون های متعددی به دلایل به خطر افتادن منافع اقتصادی، سیاسی، و یا ایدئولوژیک آنها مواجه بود. یکی از این جناح ها، که شکل گیری آن متأخرتر است، جناح سپاه و بسیج است که با اتکاء به قدرت نظامی خود توانسته بر منابع اقتصادی و اداری و سیاسی بسیاری چنگ بیندازد. این جناح به تدریج هم از بازیگران اصلی عرصه سیاست شده است و هم مدتهاست از قیل واردات در اسکله های بی گمرکات، بردن مناقصه های بی رقیب دولتی، و کنترل واحدهای بزرگ اقتصادی منافع کلان مالی به جیب می زند. برای تضمین همین منافع جناحی بود

که چهار سال پیش احمدی نژاد را با تقلب انتخاباتی به ریاست جمهوری رساندند. بدون سهم شیر از قدرت سیاسی و بدون اهرم های قدرت اجرایی، سران جناح نظامیان نمی توانند تداوم قدرت اقتصادی خود را تضمین کنند.

اما سهمی که جناح نظامیان (فرماندهان سپاه و بسیج) از قدرت سیاسی و اجرایی به دست آوردند تناسبی با وزن واقعی شان در توازن قوای جناح های رژیم نداشت. تجربه دوره اول ریاست جمهوری احمدی نژاد موجب همگرایی جناح های متعددی علیه آنها شد، و آشتی ناپذیری این جناح ها با زیاده خواهی سپاه و بسیج را در صف آرای انتخابات دهم ریاست جمهوری به نمایش گذاشت. کودتای انتخاباتی 22 خرداد عزم رهبران جناح سپاه و بسیج را نشان داد که، در هراس از حذف شدن از قدرت سیاسی و تضعیف موقعیت اقتصادی خود، راهی جز این نمی دیدند که با اتکاء به زور نظامی خود حکومت را یکبار و برای همیشه قبضه کنند و شاخص ترین چهره های جناح های اصلی رقیب (از ناطق نوری و رفسنجانی گرفته تا خاتمی) را از حکومت بیرون برانند و فراکسیون های باقی مانده را تماما حاشیه ای و نمایشی کنند. قبضه تام و تمام قدرت توسط جناح سپاه و بسیج همه ساختارها و سیاست های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رژیم (شامل سیاست خارجی و منطقه ای) را کیفیتا تغییر می دهد و جمهوری اسلامی را عملا به رژیم سیاسی متفاوتی بدل می کند. و اگر جنبش توده ای در میدان نبود، کودتاچیان با اتکاء به اسلحه سپاه و بسیج و تأیید ولی فقیه می توانستند جناح های رقیب را به سادگی جا کنند. اما خیزش توده ای همه معادلات سیاسی را بر هم زده، و کودتا را در برابر توده میلیونی مردمی که به پا خاسته اند آچمز کرده است.

برای جناح های رانده شده از قدرت نیز تنها راه باقی ماندن در بدنه رژیم (و چه بسا تنها راه بقاء فیزیکی)، چه برسد به بازگشت به قدرت، اکنون تنها با کوتاه کردن دست جناح نظامیان از قدرت سیاسی، و تضعیف شدید قدرت اقتصادی آنها متصور است. همزیستی این جناح ها در یک رژیم، روال تقسیم قدرت پیشین از طریق کشمکش های روتین،

دیگر ممکن نیست. این بخودی خود یک بحران حکومتی حاد است، اما حضور جنبش توده ها نه فقط جناح سپاه و بسیج را در تثبیت کودتای خود تاکنون ناکام گذاشته، بلکه برای جناح های رانده از قدرت نیز امید هرگونه بقاء را به تحرک توده ها گره زده است. به این ترتیب جنبش توده ای وضعیت حاضر را، فراتر از بحران حکومتی، به یک بحران سیاسی تمام عیار بدل کرده است.

جنبش توده ای

این نیز یک مشاهده ساده است که جنبش توده ای جاری یک جنبش همگانی است، به این معنا که اقشار وسیعی از همه طبقات، طبقه کارگر، بورژوازی، و خرده بورژوازی در آن شرکت دارند. حضور همه این طبقات در یک جنبش واحد چنین واقع شد: با کودتای انتخاباتی کاندیداهای اصلاح طلبان، و مشخصا میرحسین موسوی، چاره ای جز این نداشتند که چه برای حفظ خوشبینی طبقه سرمایه دار نسبت به اصلاح پذیری رژیم، چه برای حفظ موقعیت خود در درون نظام، و چه حتی برای حفظ فیزیکی خود و خانواده شان، به مخالفت با کودتا و ولی فقیه حامی کودتا برخیزند و پایه اجتماعی خود را به حضور در خیابان فرابخوانند. توده مردم ناراضی که ناگهان حکومت را دو شقه یافتند، به درستی فرصت را مساعد دیدند تا خشم و کینه خود از سی سال کشتار و زندان، فقر و نابرابری، و زورگویی و بی حرمتی را در نمایش های عظیم خیابانی به یک جنبش ضد دیکتاتوری بدل کنند. طبقات مختلف در این جنبش البته خواسته های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دارند، اما در این شک نیست که دستکم در مقطع فعلی خواست عمومی جنبش آزادی و دموکراسی است. ولی مسأله اینجاست که طبقات مختلف از آزادی و دموکراسی انتظارات مختلفی دارند و از همین رو از این الفاظ یکسان معانی مختلفی مد نظر دارند.

برای طبقه کارگر، کسب آزادی های دموکراتیک تنها راه رسیدن به اهداف اوست. بدون آزادی بیان، اجتماعات، تشکل و اعتصاب، طبقه کارگر نمی تواند حتی برای مطالبات اقتصادی و رفاهی فوری خود گام جدی ای به پیش بردارد، و تنها با استفاده از همین آزادی های دموکراتیک است که طبقه کارگر می تواند هدف نهایی خود، یعنی پایان دادن به استثمار و برچیدن کاپیتالیسم را متحقق کنند. از همین رو، به شهادت تاریخ، در تمام انقلاب ها و جنبش های دموکراتیک همه کشورهای طبقه کارگر پیگیرترین نیرو بوده است. طبقه کارگر ایران نیز تماما در این ذینفع است که جنبش توده ای جاری هرچه کاملتر به اهداف خود برسد و وسیع ترین آزادی های دموکراتیک را به نحو پایداری برقرار کند. آنچه باعث می شود طبقه کارگر پیگیرترین نیرو در مبارزه برای دموکراسی باشد، و آنچه باعث می شود طبقه کارگر دموکراسی واقعی را بخواهد در نیاز عینی طبقه کارگر ریشه دارد، یعنی نیازی که از موقعیت تحت استثمار طبقه کارگر در جامعه موجود نشأت می گیرد.

برای بورژوازی نیز "آزادی و دموکراسی" تا آنجا و در اشکالی معنا می یابند که با نیازهای عینی او مطابقت داشته باشند؛ یعنی تا آنجا که در کارکرد سرمایه اخلاقی ایجاد نکنند. نه فقط دو قرن تاریخ کاپیتالیسم صنعتی در جهان شاهد این است که چگونه آرمان آزادی و دموکراسی در دست بورژوازی تنها به اشکال سر و دم بریده شده متحقق شده تا در خدمت سیادت سرمایه قرار گیرد، بلکه در ده- پانزده سال گذشته عملکرد بورژوازی ایران در حمایت از اصلاح طلبی اسلامی و حکومتی بهترین گواه است که چگونه بورژوازی ایران حاضر بوده است به هر ترتیبات غیرسکولار و غیردموکراتیکی که روزنه کوچکی برای دسترسی او به پارلمان اسلامی بگشاید رضایت دهد و آن را به عنوان تحقق دموکراسی، یا دستکم پروسه "دموکراتیزاسیون"، به رسمیت بشناسد. به ویژه حمایت اکثریت بزرگ طبقه سرمایه دار از میرحسین موسوی در همین انتخابات ریاست جمهوری کاملا گویاست. موسوی، که خود را نه از زمره اصلاح طلبان بلکه

اصول‌گرای اصلاح طلب (یا اصلاح طلب اصول‌گرا) می‌خواند، حتی "گفتمان" شبه لیبرال خاتمی را، که به "جامعه مدنی" و "توسعه سیاسی" ارجاع می‌داد، تکرار نمی‌کرد. بلکه صراحتاً از بازگشت به دهه شصت، احیاء آرمان‌های اولیه خمینی و سنت "دفاع مقدس"، سخن می‌گفت. یگانه وعده‌ای که موسوی به بورژوازی ایران می‌داد بازگرداندن عقلانیت به دستگاه اداری و اقتصادی کشور بود که با رفتار بی‌حساب و کتاب دولت احمدی‌نژاد آسیب‌زایی دیده‌اند. و بورژوازی بی‌آرمان و بی‌فرهنگ ایران به همین حد هم قانع شد، و سخنگویان رنگارنگ سیاسی او در قالب احزاب و سازمان‌های لیبرال و سوسیال‌دموکرات نیز طبعاً نه فقط به همین قانع شدند، بلکه تا حدّ توجیه چنین انتخابی در دستگاه‌های ایدئولوژیک لیبرالی خود سقوط کردند. نیازهای عینی طبقه سرمایه‌دار در ایران است که روایت او را از "آزادی و دموکراسی" رقم می‌زند؛ و طبقه سرمایه‌دار ایران به خوبی این را از انقلاب بهمن آموخته است که مصون داشتن سرمایه از تعرض کارگران و زحمتکشان در ایران تنها با تنگ کردن دایره آزادی و دموکراسی میسر می‌شود. اکنون نیز بورژوازی ایران در جنبش توده‌ای علیه رژیم مستبد و برای "آزادی و دموکراسی" تنها به این سبب شرکت دارد که، علیرغم اینکه انتظارات خود را در قبال جمهوری اسلامی تا حد نمایندگی شدن توسط نخست‌وزیر زمان جنگ خمینی پائین آورده بود، کودتای انتخاباتی همین را نیز از او دریغ کرد. حضور او در جنبش توده‌ها تغییری در محتوایی که او از "دموکراسی" می‌جوید نداده است، بلکه کودتای سپاه و بسیج او را ناگزیر کرده که همان انتظار نازل خود از "دموکراسی" به معنای اجازه نمایندگی شدن طبقه سرمایه‌دار توسط اصلاح‌طلبان اسلامی را شاید بتواند از طریق این جنبش توده‌ای تأمین کند.

اگر جنبش جاری یک جنبش همگانی است، و اگر خواسته عینی جنبش توده‌ای جاری آزادی و دموکراسی است، مسأله تعیین‌کننده این است که این جنبش تحقق آزادی و دموکراسی به روایت کدام طبقه را تعقیب خواهد کرد. یا به عبارت دیگر، کدام طبقه

خواهد توانست مهر خود را بر این خواست مشترک بکوبد و جنبش را هدایت کند.
هژمونی طبقه کارگر یا هژمونی طبقه سرمایه دار؟

جز این دو طبقه اصلی جامعه، طبقه وسیع و ناهمگون خرده بورژوازی نیز در جنبش توده ای جاری حضور برجسته ای دارد. خرده بورژوازی طبقه ای است که بنا به ذات ناهمگن خود نمی تواند نماینده سیاسی واحدی بیابد، و حتی اگر احزاب متعددی بمنزله سخنگویان اقشار مختلف آن شکل بگیرند، نهایتاً می باید دنباله رو سیاست های یکی از دو طبقه اصلی، طبقه کارگر یا طبقه سرمایه دار، باشند. در مورد تمایلات خرده بورژوازی ایران در حال حاضر تنها می توان این را به یقین گفت که، تا آنجا که خواسته های اقشار وسیع خرده بورژوا در جنبش های حق طلبانه ای چون جنبش دانشجویی و جنبش زنان بازتاب دارد، یا تا آنجا که خواسته های عینی اقشار وسیعی چون جوانان خواسته های خرده بورژوازی را نیز منعکس می کند، خرده بورژوازی ایران به طور جدی خواهان آزادی های مدنی و همچنین آزادی های سیاسی است. صرفنظر از خواسته های اقتصادی اقشار تهیدست خرده بورژوازی، حتی خواست آزادی های مدنی و سیاسی به معنای واقعی و در سطح وسیع تنها با تغییر ساختارهای بزرگ اقتصادی در جامعه قابل تحقق اند. از این رو می توان نتیجه گرفت که پذیرش رهبری طبقه کارگر از جانب اقشار وسیع خرده بورژوازی در جنبش توده ای جاری زمینه عینی نیرومندی دارد.

این واقعیت که رهبری طبقه کارگر بر جنبش جاری بیشترین منافع اقشار وسیع خرده بورژوا را، و البته منافع خود طبقه کارگر را، از نظر عینی تأمین می کند طبعاً به این معنا نیست که تأمین رهبری طبقه کارگر بر جنبش با معضلی روبرو نیست. اینکه چه نیرویی بر جنبش اعمال رهبری می کند در مبارزه سیاسی تعیین می شود. اما می توان و می باید شناختی عینی از امکانات بالقوه و ظرفیت طبقات و نیروهای سیاسی آنها داشت، تا تناسب نیروهای طبقاتی را نه بطور ایستا، بلکه بطور پویا (دینامیک) ارزیابی

کرد و تلاش برای تأمین رهبری طبقه کارگر را بر مبنای روندهای عینی در سیر جنبش قرار داد.

برای سنجیدن ظرفیت طبقات مختلف برای شایستگی رهبری بر جنبش توده ای دو معیار را باید از هم تفکیک کرد: یکی خواسته های جنبش، و دومی راه تحقق آن؛ یا به عبارت دیگر نخست پلاتفرم جنبش و دوم استراتژی جنبش برای تحقق این پلاتفرم.

در مورد پلاتفرم، ابتدا باید به این حقیقت توجه کرد که گرچه جنبش توده ای تاکنون منحصرأ با خصلت ضدیت با دیکتاتوری رژیم خود را مشخص کرده، اما باید به خواسته های عینی طبقات شرکت کننده در آن دقت کرد، و از این زاویه شک نیست که مطالبات رفاهی و اقتصادی برای طبقه کارگر و اقشار وسیع تهیدست و کم درآمد جزئی از خواسته های عینی آنهاست. بویژه اینکه، با توجه به توزیع به شدت نابرابر ثروت در ایران، و با توجه به اینکه همه پیش بینی می کنند که پیامدهای تزلزل اقتصاد جهانی به زودی به شکل بحران یا دستکم رکود بر اقتصاد ایران حاکم خواهد شد، بیشک در آینده بسیار نزدیک شاهد طرح خواسته های مطالبات رفاهی و اقتصادی وسیع در میان توده طبقه کارگر و اقشار زحمتکش خواهیم بود. به عبارت دیگر، خواسته های جنبش توده ها از نظر عینی قطعاً خواسته های اقتصادی را نیز در بر می گیرد؛ خواسته هایی که بدون تغییرات اساسی در ساختارهای اقتصادی حاکم و دست بردن به بنیان های اقتصاد کاپیتالیستی ایران تحقق شان ممکن نمی گردد. از این زاویه، بورژوازی در ایران، که برنامه های طیف رنگارنگ سخنگویان آن نشان داده است که آخرین کلام شان در عرصه اقتصاد بازار آزاد است، نمی خواهد و نمی تواند سازنده حکومتی باشد که ظرفیت تحقق خواسته های اقتصادی و رفاهی توده مردم را دارد. اما ناتوانی هر دولت بورژوایی در ایران از پاسخگویی به خواسته های عینی کارگران و زحمتشان به عرصه مطالبات اقتصادی و رفاهی محدود نیست، بلکه در مورد خواسته های سیاسی نیز چنین است. یعنی چنانچه این را هم بپذیریم که خواسته محوری جنبش همگانی

صرفاً محدود به عرصه سیاست و تنها «آزادی و دموکراسی» است، باز هیچ دولت بورژوازی نمی تواند آزادی و دموکراسی را برای اکثریت توده مردم تضمین کند. وعده اش را می تواند بدهند و در پلاتفرم هاشان می توانند بنویسند و حقانیتش را با رجوع به مکاتب فکری شان مدلل کنند، اما تاریخ دموکراسی در تمام کشورها، و بخصوص در دموکراسی های لیبرالی غرب، نشان داده است که اگر قرار است حقوق دموکراتیک و آزادی های مدنی صرفاً بر روی کاغذ نماند، درجه زیادی از توزیع مجدد درآمد و ایجاد برابری نسبی اقتصادی پیش شرط حیاتی ای است. توده مردم نه تنها باید از درجه ای از امکانات مادی برخوردار باشند تا بتوانند از آنچه بر فرض یک قانون اساسی بسیار مترقی "حقوق" آنها می شناسد در عمل استفاده کنند، بلکه درجه ای از رفاه برای عموم آحاد جامعه باید وجود داشته باشد تا استفاده آحاد جامعه از این حقوق را در عمل مختل نکند. همانطور که حتی بسیاری از احزاب غیرچپ نیز در غرب معترف اند، در شرایط نابرابری های اقتصادی نه فقط گرایشات فرهنگی سنتی بقا خواهند یافت و در عمل سدی بر استفاده بخش هایی از جامعه از "حقوق" قانونی شان خواهند شد (مورد برجسته این امر البته دوام فرهنگ پدرسالار و مرد سالار و محرومیت عملی زنان از آزادی ها و فرصت های برابر است، علیرغم این که از زاویه حقوقی چه بسا در قانون تصریح شده باشد)، بلکه عامل مهمتر اینجا سربرگردن جنبش های ارتجاعی و ضد دموکراتیک بر زمینه نابرابری های اقتصادی است. نظیر تجربه فاشیسم در اروپا، یا تجربه جاری طالبان در پاکستان و افغانستان، و مشابه آنها در بسیار کشورهای "اسلامی"، یا بنیادگرایی هندو در هندوستان و بنیادگرایی مسیحی در برخی کشورهای امریکای لاتین، یا معضل تازه ناسیونال-شوونیسم نزد بسیاری از اقوام و ملل اروپای شرقی و... همه و همه این موارد به روشنی نشان می دهند که آزادی و دموکراسی تنها وقتی واقعا برقرار می شود، یعنی وقتی توده وسیع مردم از آن می توانند برخوردار شوند، که تضمین حقوق مدنی و دموکراتیک همراه با چنان تحولی در عرصه اقتصاد باشد که بتوان

دستکم برابری نسبی اقتصادی را برقرار کرد. در کشوری مثل ایران، که از نظر توزیع درآمد سالانه حتی از نابرابرترین موارد کشورهای "جهان سوم" است، در کشوری مثل ایران، که "حق" مالکیت خصوصی به معنای ثروت اندوزی افسانه ای برای یک قشر معدود است در حالی که اکثریت خانواده های ایرانی حتی صاحب مسکن شخصی نیستند، نمی توان بدون تحول در ساختارهای اقتصادی و عده آزادی و دموکراسی داد. با این معیار، روشن است که، برخلاف طبقه سرمایه دار، طبقه کارگر، دقیقا از آنجا که شکل بدیهی مبارزه اش خودبخود بر سرمایه محدودیت ایجاد می کند، از لحاظ عینی تنها طبقه ای است که در موقعیتی قرار دارد که حکومتش بتواند آزادی و دموکراسی را واقعا برای اکثریت عظیم جامعه تضمین کند. معیار پلاتفرم جنبش، حتی وقتی صرفا خواسته های سیاسی را محور مشترک جنبش توده ای جاری بدانیم، به ناتوانی طبقه سرمایه دار و به توانایی طبقه کارگر حکم می دهد.

اما معیار استراتژی. کدام طبقه از لحاظ عینی قادر است راهی را که جنبش توده ها را به اهدافش می رساند تعقیب کند؟ پیش از هر بحث تحلیلی، باید گفت که این واقعیتی است که در مقطع فعلی رهبری طبقه سرمایه دار عملا بر جنبش برقرار است. این رهبری از طریق چهره های جناح های رانده از قدرت، و مشخصا موسوی، انجام می شود. هرچند ابتکار بسیج توده ای و انتخاب اشکال آکسیونی عموما از پائین صورت می گیرد و هیچیک از چهره های جناح های رانده از قدرت کنترلی بر آن ها ندارند، ولی تنها مرجعی برای رهبری سیاسی که جنبش در مقطع فعلی می شناسد همین چهره ها و مشخصا موسوی است. اما این واقعیت نشان نمی دهد که رهبری اینها بر جنبش ادامه خواهد یافت. این نیز واقعیتی است که در حال حاضر طبقه کارگر هنوز در این جنبش بمنزله یک طبقه، یعنی با تشکل های طبقاتی خود، حضور ندارد، و حتی از نهادهای شناخته شده و با توریته ای که بتوانند از جانب طبقه کارگر جنبش را مورد خطاب قرار

دهند محروم است (برای مقایسه کافی است شورای کارگران نفت در انقلاب بهمن را بیاد آوریم). اما آنچه خوشبینی ماتریالیستی را مجاز می کند این واقعیت است که معضلات استراتژیکی که در سیر عینی جنبش قرار دارند همگی حکم به ناتوانی نمایندگان سیاسی طبقه سرمایه دار، و ضرورت حضور نمایندگان سیاسی طبقه کارگر در نقش رهبری جنبش می دهند. این معضلات استراتژیک جنبش کدام اند؟

جنبش توده ای جاری علیه دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی قد برافراشته است. اکنون، پس از قریب سه ماه از آغاز جنبش توده ای، دولت کودتایی رژیم حتی از تثبیت خود در برابر جنبش توده ای ناتوان مانده است، چرا که هیچ پایه وسیع اجتماعی ندارد و تنها منافع جناح نظامیان را نمایندگی می کند. ولی در عین حال برای همه روشن است که در برابر جنبش توده ای دولت کودتاگر به میل خود کنار نخواهند رفت. گزینه نهایی کودتاچیان سرکوب خونین جنبش توده ای است. در صورت سرکوب خونین، پایه اجتماعی رژیم بشدت محدود خواهد شد، و در سطح سیاست منطقه ای و بین المللی نیز رژیم زیر فشار بیشتری قرار خواهد گرفت. در این حالت، علیرغم بهای گزافی که بیشک مردم خواهند پرداخت، جنبش توده ای، که قدرت میلیونی خود را در این چند ماه دیده است، با وقفه ای دوباره سر بر خواهد کرد؛ و بر متن تنگناهای اقتصادی که در راه است، و با تجربه سرکوب خشنی که از سر گذرانده است، به اشکال رادیکال تری در برابر رژیم تضعیف شده ای جریان خواهد یافت. اگر تاکنون کودتاچیان سپاه و بسیج در اتخاذ گزینه سرکوب خونین جنبش توده ای مردد بوده اند به این سبب است که عواقب نامطمئن آن می تواند وضعیت را از آنچه هست برایشان دشوارتر کند، و همچنین نفس تصمیم به کشتار وسیع توده مردم ممکن است شکاف های درونی سپاه را باز کند و باعث ریزش شدید نیرو از پائین و حتی چند دستگی در نیروهای مسلح شود. به هر رو، اینکه کودتاچیان سپاه و بسیج نه می توانند جنبش توده ای جاری را خاموش کنند و نه خود کناره می گیرند، معنایش این است که جنبش توده ای می باید با زور دولت کودتا را

کنار بزند. برای پیشروی جنبش توده ای جاری هیچ راهی جز این نیست که این جنبش چنان نیرو گردآورد و چنان دستگاه نظامی رژیم را از درون تضعیف کند تا رژیم را داوطلبانه به عقب نشینی وادارد یا در یک رویارویی ماشین سرکوب نظامی رژیم را درهم بشکند. اسم چنین راهی انقلاب است. این جنبش، اگر قرار است به اهداف خود برسد، از لحاظ عینی تنها می تواند یک استراتژی انقلابی را تعقیب کند.

اصلاح طلبان اسلامی طبق تعریف خواهان اصلاح جمهوری اسلامی اند، و شخص میرحسین موسوی پس از کودتای انتخاباتی بیش از یک بار اعلام کرده است که هدف او حفظ جمهوری اسلامی است. ناگزیری جنبش از تعقیب راه انقلابی و پافشاری موسوی و اصلاح طلبان بر حفظ جمهوری اسلامی تنها به این معناست که دینامیسم این جنبش به ناگزیر از موسوی و اصلاح طلبان می باید عبور کند. چند و چون عبور جنبش از موسوی و امثال او طبعا قابل پیش بینی نیست و بستگی به سیر مشخص اوضاع دارد. اما از چنین تحلیلی می باید نتیجه گرفت که حتی اگر مثلا جنبش در یک مبارزه انقلابی دولت کودتا را شکست دهد ولی قدرت را تحویل موسوی یا امثال او دهد، او و دولتش در موقعیتی نخواهند بود که بتوانند نه خواسته های اقتصادی، و نه حتی خواست سیاسی توده انقلاب کرده را از آزادی و دموکراسی برآورده سازند؛ بنابراین به نیروی همان توده ای که آنها را به قدرت رسانده از قدرت به زیر کشیده می شوند.

در مقابل، این تنها طبقه کارگر است که هم برای تعقیب منافع طبقاتی خود خواهان برقراری وسیع ترین نظام سیاسی دموکراتیک است، و هم به سبب موقعیت ساختاری خود در تولید جامعه، هم اکنون اهرم های مبارزاتی کارآیی نظیر اعتصاب در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی دارد، و هم شکل مبارزه او بطور طبیعی علیه سرمایه است، و بنابراین در دل همین جنبش توده ای عناصری از مبارزه برای سوسیالیسم را با مبارزه برای آزادی و دموکراسی می آمیزد، و چنان دگرگونی ای در بنیان های اقتصاد

کابینالیستی را آغاز می کند که لازمه دستیابی وسیع ترین توده ها به حقوق دموکراتیک و آزادی های دموکراتیک است.

بحران سیاسی خودیژگی وضعیت حاضر است. پایان این بحران سیاسی، حال به هر شکلی که فرجام یابد، تنها با تغییر ساختارهای سیاسی فرا خواهد رسید. حتی سرکوب خشن جنبش توده ای توسط کودتاچیان سپاه و بسیج نمی تواند بحران را پایان دهد، بلکه تنها در آن وقفه ای ایجاد می کند تا بحران با ابعاد بزرگتری بازگردد. تنها دو راه حل برای این بحران متصور است: یا در انتهای این بحران رژیم سیاسی حاکم بر ایران یک حکومت بورژوائی خواهد بود، با پیامدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که نظایر آن را در انتهای بحران های سیاسی کشورهای دیگر در همین ده- بیست سال اخیر به دفعات دیده ایم، نظیر تجربه اندونزی (و تعدادی از کشورهای افریقائی، امریکای لاتین، یا اروپای شرقی). یا این بحران با شکل گرفتن حکومت کارگران و زحمتکشان در ایران به پایان می رسد؛ یعنی با برقراری یک رژیم واقعا دموکراتیک، با برابری اقتصادی و وسیع ترین آزادی های فردی و سیاسی برای توده مردم، و با آغاز تحول زیربنای اقتصادی در جهت سوسیالیسم؛ چیزی که نظیرش در تاریخ تقریبا بیسابقه است، و اگر متحقق شود بیشک بر منطقه و حتی جهان تأثیر خواهد گذاشت. آیا طبقه کارگر ایران این اقبال را خواهد داشت که نخستین حکومت کارگری قرن بیست و یکم را برقرار کند؟ آیا سوسیالیست های کارگری ایران این جسارت و این همت را دارند که مبارزه برای تحقق چنین چشم اندازی را در دستور کار فوری خود قرار دهند؟

3. وظایف سوسیالیست های کارگری

بحران سیاسی حاضر جامعه ایران را بر سر دوراهی قرار داده است: راه سازش، راه تغییرات صوری، راه بازسازی سرمایه داری ایران، راه تدوام نابرابری و بردگی

مزدی؛ یا راه انقلاب، راه تغییر در بنیان های سیاسی و اقتصادی ایران، راه آزادی و سوسیالیسم. اینکه جنبش توده ای جاری کدام یک از این دو مسیر را تعقیب خواهد کرد بستگی به این دارد که کدام طبقه بتواند جنبش را رهبری کند. به بیان مارکسیستی، «هژمونی کدام طبقه؟» مسأله سرنوشت ساز جنبش توده ای جاری است.

با توجه به امکانات واقعی گرایش سوسیالیسم کارگری در حال حاضر، که در مقایسه با عظمت جنبش توده ای قطعا ناچیز است، آیا چنین نقشه های دور و درازی، مستقل از حقانیت نظری یا طبقاتی آنها، اساسا قابلیت عملی شدن دارند؟ پاسخ به پرسش هایی نظیر این کمک می کند تا کیفیت وظایفی که به نظر ما بر دوش فعالان سوسیالیست کارگری قرار دارد روشن تر شود. نخستین نکته ای که در این رابطه باید تأکید کرد این بدیهیت است که هژمونی یک طبقه بر یک جنبش توده امری نیست که تأمینش به سبب باورهای آحاد شرکت کننده در این جنبش توده ای به ایدئولوژی و دیدگاه سیاسی خاصی باشد. تأمین هژمونی از طریق آگاهگری و روشنگری واقع نمی شود، بلکه امری مربوط به عرصه سیاست است و در میدان مبارزه سیاسی به دست می آید. خوشبینی ما به امکان تأمین هژمونی طبقه کارگر بر این جنبش صرفا به سبب عقلانیت اهداف و شیوه هایی نیست که ما در برابر جنبش می نهیم، بلکه به این سبب است که شرایط بحرانی حاضر، که ناشی از تکامل عینی روندهای عمیق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هستند، راه حل انقلابی و تغییرات بنیادی می طلبند. این شرایط عینی است که توده های وسیع را برای تحقق خواسته ها شان به ناگزیر به عمل انقلابی سوق می دهد. و حتی اگر خواسته های جنبش در این مقطع گنگ و کلی باشد، توده ها با تجربه هر گام جنبش خواهند آموخت که تحقق ابتدایی ترین خواسته هاشان به ساد ساختارهای بزرگ سیاسی و اقتصادی بر می خورد. همانطور که، فردگرایی افراطی و خودرضی، که ترکیب اختناق سیاسی اسلامی با اقتصاد کاپیتالیستی افسار گسیخته ایران بر فرهنگ نسل جوان مسلط کرده بود، در نخستین هفته جنبش توده ای دود شد و به هوا رفت؛ و اکثریت نسل جوان معنای

زندگی را در همبستگی اجتماعی کشف کرد و زیبایی هویت فردی یافتن را در عمل جمعی برای دگرگون کردن ساختارهای اجتماعی به نمایش گذارد. دوره بحران سیاسی یعنی این که به حکم روندهای مادی نوبت لیبرالیسم در سیاست ایران گذشته است و نوبت سوسیالیسم فرا رسیده است. محاسبه فعالان سوسیالیست کارگری بر امکان پذیرش هژمونی طبقه کارگر بر جنبش توده ای تنها می تواند بر انطباق آن با روندهای مادی و نیازهای عینی جنبش توده ای متکی باشد.

از همین زاویه، تأکید بر یک تفاوت مهم سوسیالیسم کارگری با چپ دوران گذشته گویاست. چپ دوران گذشته، دقیقاً از آنجا که چپی غیرکارگری بود، یعنی چپی بود که مبارزه برای آرمان های خود را (حال هرچه بود) نمی توانست به مبارزه جاری طبقه کارگر در جامعه متکی کند، راهی جز این نمی دید (و بازماندگان شان همچنان نمی بینند) که گسترش نفوذ خود در جامعه را با روشنگری و آگاهگری دنبال کند؛ و این در یک کلام یعنی عمدتاً فعالیت تبلیغی. این چنین چپی در قبال جنبش توده ای، اگر جنبش را قابل بداند و وظیفه ای برای خود قائل شود، تنها این وظیفه را می شناسد که خود را در مقام آموزگار ایدئولوژیک و سیاسی قرار دهد و آگاهگری کند. اما توفیق هر آموزگاری بدو به این بسته است که شاگردان نیز او را در مقام آموزگاری به رسمیت بشناسند و در کلاس بنشینند، والا بجای آموزش و آگاهگری فعالیت آموزگار خود گمارده ما عیبجویی از باورها و تخطئه ذهنیت عابریین تصادفی خواهد بود. برخورد منفی برخی از مدعیان چپ (که محدود به آن دسته نیستند که جنبش جاری را به سبب پذیرش رهبری اصلاح طلبان یکسره رها کرده اند) به فعالان جوان جنبش توده ای جاری به سبب شعارها و نمادهایی که در مقطع فعلی در جنبش جاری رواج دارد مصداقی از این شیوه فعالیت چپ غیرکارگری است.

کسی منکر ارزش ارتقاء آگاهی افراد، یا منکر ضرورت فعالیت تبلیغی نیست، و تبلیغ و ترویج در فعالیت روتین هر سوسیالیستی جای ثابت دارد؛ اما عرصه مبارزه سیاسی

طبق تعریف با قدرت و جابجایی نیروها سر و کار دارد، و بویژه در بطن یک جنبش سیاسی فعالیت تأثیرگذار سیاسی می باید بسترهای ماکرویی را شکل دهد که قدرت توده ها را کانالیزه می کنند و در جهت راهگشایی جنبش به حرکت در می آورند. آنچه بیش از هر چیز به تأمین هژمونی طبقه کارگر بر جنبش توده ای جاری یاری می رساند این است که فعالان سوسیالیست کارگری بتوانند شعارها و تاکتیک های درست به این جنبش توصیه کنند که راه پیشروی جنبش را می گشاید، و حقانیت این تاکتیک ها تنها با محک منفعت جنبش جاری می تواند برای توده مردم قابل پذیرش شود. (به سبب تصویر نادرستی از چپ که فعالیت همین چپ غیرکارگری در عرصه سیاست ایران به دست داده است، شاید لازم به تأکید باشد که برای سوسیالیست های کارگری معنای «تاکتیک» بسادگی یعنی عمل مشخصی که راه جنبش را می گشاید و «شعار» یعنی بیان فشرده هدفی که این عمل مشخص دنبال می کند.) فعالیت ترویجی و بویژه فعالیت تبلیغی سوسیالیست های کارگری در قبال جنبش توده ای خدمت به تسهیل پذیرش تاکتیک ها و شعارهای طرح شده است.

تلاش برای تأمین هژمونی طبقه کارگر بر جنبش توده ای جاری، مشی استراتژیک فعالان سوسیالیست کارگری در دوره جدید است که با خودویژگی بحران سیاسی مشخص می شود. در راستای این هدف استراتژیک، دو دسته وظایف را می توان از هم تفکیک کرد: 1) وظایفی که ناظر بر بسیج بیشترین نیروی طبقه کارگر و حضور او در جنبش توده ای است. بدون حضور مؤثر طبقه کارگر در این جنبش هر تلاشی برای تأمین هژمونی بر این جنبش از پایه مادی محروم می ماند و در نهایت بی ثمر می ماند. 2) وظایفی که مستقیماً ناظر به جلو راندن جنبش توده ای جاری، یعنی تأمین هژمونی طبقه کارگر بر جنبش است. در مورد وظایف دسته اول، بدیهی است که محور آن ایجاد تشکل های توده ای کارگران است. در این رابطه، باید تأکید کرد که از هر روزنه ای که

جنبش توده ای جاری در فضای اختناق ایجاد می کند باید برای ایجاد هرچه سریع تر تشکل های کارگری سود برد. همچنین در وضعیت حاضر باید بر اهمیت تلفیق خواسته های سیاسی، که عامل پیوند جنبش کارگری با جنبش توده ای هستند، با خواسته های اقتصادی، که بسیج وسیع ترین اقشار کارگر را در تشکل ها و حتی در مبارزه برای تشکل ممکن می کنند، تأکید کرد. ایجاد تشکل پیش شرط حضور و ایفای نقش کارگران بمنزله یک طبقه در جنبش توده ای است، و بدون وجود تشکل های صنفی و سیاسی طبقه کارگر تلاش های سخنگویان بورژوازی برای اعمال هژمونی بر جنبش توده ای را در عمل نمی توان خنثی کرد.

در مورد وظایف دسته دوم، بویژه تا زمانی که کارگران بمثابه طبقه در جنبش توده ای حضور نیافته اند، سوسیالیست های کارگری فعال در جنبش های اجتماعی، بویژه در جنبش دانشجویی، می کوشند تا نیروی این جنبش ها را به انجام فعالیت ها و آکسیون هایی سوق دهند که به حفظ تداوم جنبش توده ای یاری می رساند. فعالان سوسیالیست کارگری در جنبش های اجتماعی، بویژه در جنبش دانشجویی و زنان، با تمهیدات سخنگویان مختلف بورژوازی که به اسم مصلحت جنبش توده ای تلاش دارند خواسته های ویژه و مستقل این جنبش ها را به تعلیق در آورند مقابله می کنند، و در مقابل برای ایجاد تشکل های توده ای در جنبش های اجتماعی، و تلفیق خواسته های این جنبش ها با خواسته های سیاسی عمومی جنبش توده ای فعالیت می کنند.

مقابله با هژمونی جریانات بورژوازی در جنبش توده ای، و متقابلاً تلاش برای تأمین هژمونی طبقه کارگر بر این جنبش، محور وظیفه استراتژیک سوسیالیست های کارگری در دوره بحران سیاسی است. در دل بحران عظیم سیاسی بالقوه انقلابی، تأثیرگذاری بر عرصه سیاست تنها در مقیاس ماکرو و با شکل دادن به سمت و سوی جنبش توده ای می تواند انجام بگیرد. تنها با چنین دخالتگری در شرایط حاضر است که سوسیالیسم کارگران امکان این را می یابد که بدل به یک پدیده توده ای و اجتماعی شود. تعقیب

اهداف ویژه طبقه کارگر، یعنی مبارزه برای سوسیالیسم، در وضعیت حاضر تنها با ایفای نقش در قبال همین جنبش توده ای ممکن میشود، و حتی ایجاد حزب سیاسی کارگران، یعنی حزبی که دربرگیرنده فعالانی باشد که در عمل تحرک طبقه کارگر را هدایت می کنند، تنها در طول همین پروسه، و با تبادل نظر و ایجاد همدلی و هم خطی در ارزیابی از وضعیت جاری، و از فرصت ها و وظایف طبقه کارگر در جنبش توده ای جاری، می تواند شکل بگیرد.

جنبش ادامه دارد، طبقه کارگر را متشکل کنیم!

بیانیه دوم اتحاد سوسیالیستی کارگری

تاریخ انتشار: 30 تیرماه 1388

بحران سیاسی ادامه دارد. یک ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری، کشمکش جناح های رژیم آشکارا از مسأله تقلب انتخاباتی و ابطال انتخابات عبور کرده و یک بحران سیاسی تمام عیار را شکل داده است. تأکید بیانیه حاضر بر این است که نه فقط بحران بالایی ها تعمیق شده، بلکه بر متن این بحران، علیرغم افت تظاهرات های میلیونی و اعتراضات خیابانی، ظرفیت جنبش پائینی ها ابدًا کاهش نیافته. برآمد توده ای در کیفیتی به مراتب بالاتر بسیار محتمل است. ارزیابی دقیق و واقع بینانه از اوضاع برای تدقیق وظایف فعالان سوسیالیست حیاتی است. برخی از مهمترین مولفه های اوضاع جاری را بررسی می کنیم:

1) خیزش توده ای

تظاهرات های انبوه مردم در نخستین هفته پس از انتخابات پارامترهای صحنه سیاست ایران را یکسره تغییر داد. چهار سال پیش نیز جناح نظامیان با تقلب کلان انتخاباتی حریفان خود را ناکام گذاشته بود، اما این بار قدرت نمایی نیروی میلیونی مردم در عرصه سیاست، که از مقطع انقلاب 57 بیسابقه بود، دینامیسم رقابت جناح ها را تحت الشعاع قرار داد و کشمکش انتخاباتی درون رژیم را بدل به بحرانی حکومتی کرد. در برابر تظاهرات های میلیونی مردم، دروغ های شاخدار و انکار بی حیای احمدی نژاد گویای این بود که جناح نظامیان از نخوت قدرت فاکتور مردم را در محاسبات شان

منظور نکرده بودند. نظامیان تنها برای راندن جناح های رقیب از قدرت نقشه داشتند؛ این نقشه چیزی نبود جز اتکاء به زور لخت، و حواله جناح های رانده شده از قدرت به شکایت بردن به مجاری معمول و سلسله مراتب نظام که اکنون در چنگ خودشان بود. اما خیزش توده ها نقشه های از پیش چیده کودتاچیان را برهم زد. تفرعن خامنه ای در خطبه نماز جمعه، که حکم به تعطیل تظاهرات و ریختن خون متخلفین می داد، در تهران و سایر شهرها با اعتراضات خیابانی توده مردمی پاسخ گرفت که با دست خالی در برابر اسلحه سرد و گرم پاسداران و بسیجیان ایستادند تا به خود و دشمنان شان نشان دهند که برای ولی فقیه و "فصل الخطاب" و سلسله مراتب این رژیم پیشیزی ارزش قائل نیستند. پس لرزه های همین اعتراضات دلیرانه توده هاست که، در اشکال خطاب و عتاب مراجع تقلید به ولی فقیه، یا بی اعتنایی فراکسیون های اصول گرا به "فصل الخطاب" خامنه ای، یا حتی سرگردانی پاندول وار محسن رضائی بین همکاری و مخالفت با دولت کودتا، در چند هفته گذشته رژیم را دائم از درون لرزانده و شکاف های آن را عمیق تر کرده است.

در این اعتراضات خیابانی، پاسداران و بسیجیان مردم را کتک زدند، اسیر گرفتند، در زندان ها شکنجه دادند، جمعی از عزیزترین فرزندان شان را ناسزاوار به خاک افکندند؛ اما شکست شان ندادند. اعتراضات خیابانی 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه یک پیروزی سیاسی برای جنبش توده ها بود. (و اگر سردمداران جناح های رانده شده از حکومت، امثال موسوی و کروبی و خاتمی، این پیروزی را برسमित نشناخته اند و از آن خود نمی کنند، علت این است که اینها به درستی خود را در اهداف توده مردم شریک نمی دانند.) پیش از آنکه به محتوای سیاسی این پیروزی اشاره کنیم باید تأکید کنیم که اعتراضات خیابانی دلیرانه 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه 88 در تهران و سایر شهرهای ایران هم اکنون فصل غرور انگیزی به تاریخ مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران افزوده است. خاطره های تلخ و شیرین این مبارزه و پیروزی نه فقط در حافظه

مبارزاتی جامعه ایران باقی می ماند، بلکه شواهد و اسناد آن، به مدد تکنولوژی ارتباطاتی، در افکار عمومی سراسر دنیا هم اکنون جزئی از فرهنگ مشترک جهانی قرن بیست و یکم را می سازد. اگر این اعتراضات خیابانی تداوم نیافته اند به این سبب است که نقش سیاسی خود را ایفا کرده اند، و توده مردم به غریزه سیاسی خود به درست دریافته اند که صرفا تداوم بیوقفه این شیوه نمی تواند گام های بعدی پیشروی سیاسی توده ها را ممکن کند.

مهمترین دستاورد اعتراضات خیابانی این چند روز این بود که حرکت توده ها آشکارا از موضوع انتخابات گذر کرد و کلیت موازین قانونی و شرعی رژیم را چالش کرد. این واقعیت چه در روحیه ملیتانت این اعتراضات و چه بویژه در شعارهایی که آشکارا شخص خامنه ای و کلیت رژیم را نشانه می گرفت طبعاً انعکاس داشت؛ اما مهمتر از همه اینها نفس این امر بود که این اعتراضات در فردای رجزخوانی ولی فقیه آغاز شد و به همین سادگی خط قرمز رژیم را درنوردید. به این ترتیب تظاهرات و اعتراضات خیابانی 30 خرداد و چند روز اول تیرماه نشان داد که "حکم حکومتی ولی فقیه" در دست کودتاجیان تنها می توانست برای ساکت کردن سردمداران جناح های خودی کارایی داشته باشد، اما توسل به آن در برابر جنبش میلیونی توده ها تنها به بی اعتباری ارکان رژیم جمهوری اسلامی می انجامد. خیزش توده ها تمام معادلات صحنه سیاست را در هم ریخت. نه فقط نظامیان کودتاجی نقشه هاشان باطل شد و سرگردان ماندند، بلکه سران جناح های رانده از قدرت خود را در موقعیت متناقضی یافتند: از یک سو تمام هستی سیاسی و حتی هستی فیزیکی شان به دوام نظام جمهوری اسلامی وابسته است؛ از سوی دیگر، تنها به یمن اعتراضات توده ای عمر دوباره ای یافتند، و اکنون برای بقاء خود در برابر تعرض نظامیان کودتاجی ناگزیر اند پشت سر جنبش توده هایی پناه بگیرند که موازین قانونی و شرعی رژیم را آشکارا چالش می کنند.

جایگاه برجسته اعتراضات 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه وقتی روشن تر می شود که بیاد بیاوریم حرکت توده ها، که در بیش از سی سال گذشته بیسابقه است، تنها هفت روز پیش تر و زیر شعارهای ابطال انتخابات و تجدید انتخابات آغاز شده بود. توده مردم البته هیچگاه در اعماق ذهن خود توهمی نداشتند که امثال میرحسین موسوی خواسته های آنها را نمایندگی می کنند؛ ولی اینکه خیزش توده ها در متن شکاف جناح های رژیم آغاز شد امری طبیعی است. این حکم عقل سلیم است که وقتی دشمن دچار چند دستگی و تشنگی باشد فرصت برای تعرض مساعدتر است. برخلاف آن جریانات شبه اپوزیسیون (انواع لیبرال ها و امثال توده ای های مدعی "چپ") که همواره پشتیبانی از جناحی از رژیم را تئوریزه کرده اند و امروز ضرورت پشتیبانی از موسوی یا حتی رفسنجانی را مرحله استراتژیکی می شمارند، برای توده مردم، حتی آن بخشهایی که به نادرست پشتیبانی از موسوی را موقتا لازم می بینند، دفاع از موسوی و شعار تجدید انتخابات تنها اهرم فشاری برای ایجاد تناسب قوای بهتری برای نزدیک شدن به خواسته های خودشان است؛ خواسته هایی که نه ربطی به ایدئولوژی جناح های رانده شده از قدرت دارد و نه به برنامه های سیاسی اعلام شده شان. دینامیسم عینی جنبش توده ای در هر تند پیچ بخش بیشتری را از این توهومات رها خواهد ساخت. اهمیت اعتراضات 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه نیز در این بود که به طور عینی نشان داد که خواسته ها و اراده توده مردم در تقابل با ارکان نظام جمهوری اسلامی قرار دارد. و به این ترتیب آنچه را توده ها در اعماق ذهن خود، یا حتی در ناخودآگاه سیاسی خود، می دانستند بطور عینی اعلام کرد. اگر تا یک هفته پیش بسیاری از همین مردم حتی از اندیشیدن به ابعاد چالشی که پیشاروی خواسته هاشان بود می هراسیدند، اکنون با شعارهای ساده و سراسر شان از همدیگر می آموختند که قدرت همبستگی میلیونی شان موجبی برای هراسیدن از قدرت سرکوبگر رژیم باقی نگذاشته است. عظمت عینی جنبش، ذهنیت توده ها را بناگزیر به دنبال خود می کشد.

از زاویه تکامل جنبش توده ای، با 30 خرداد 88 جنبش از نظر عینی در تقابل آشکار با رژیم قرار گرفت. اگر یک هفته بعد از انتخابات تا 30 خرداد، با حضور میلیونی مردم و تظاهرات هاشان به بهانه تقلب انتخاباتی، نخستین فاز یعنی فاز پا گیری جنبش توده ای را می ساخت، اعتراضات خیابانی 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه فاز دوم را، فاز رودرویی عینی خیزش توده ای با کلیت رژیم را، شکل داد. (این ویژگی چنین دوره بحرانی و بالقوه انقلابی است که، به گفته مشهور، در یک روز بیش از بیست سال عادی تحول سیاسی همراه می آورد.) در این فاز، با چالش کردن حکم ولی فقیه، جنبش توده ای خود را رویاروی مائین سرکوب رژیم یافت، و اکنون فاز جدیدی آغاز شده که جنبش می باید در آن برای پیشروی بیشتر راه های خنثی کردن و غلبه بر ظرفیت سرکوبگری رژیم را بیابد. تداوم تظاهرات و اعتراضات خیابانی در برابر سرکوب نظامی رژیم کارایی ندارد. این رژیم دروغبافی است که با احساس شرم و حیا بیگانه است. این رژیمی است که به هیچ یک از موازین تمدن پایبند نیست تا مثلاً نفس مشاهده میلیونها ناراضی او را به تجدید نظر در سیاست هایش وادارد. رژیم کودتاچیان خود می داند که تنها به زور عریان متکی است، و جز خنثی کردن قدرت سرکوبگری رژیم راهی برای عقب نشاندن آن وجود ندارد. عظمت میلیونی تظاهرات های خیابانی می تواند تلفات جنبش را کاهش دهد، اما شیوه تظاهرات و اعتراض خیابانی امکان پیروزی بر قدرت نظامی گله هار سپاه و بسیج را ندارد که مزدوران و مغزشوئی شدگان و سایکوپات ها بخشهای مختلف آن را شکل می دهند. معضل محوری جنبش توده ای اکنون این است که برای خنثی کردن و غلبه بر مائین سرکوبگری رژیم چه باید کرد. از این زاویه، جنبش توده ها هم اکنون وارد فاز سوم شده است.

از این منظر، روشن است که تداوم نیافتن اعتراضات خیابانی 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه را نمی توان و نباید نشانه ای برای از توش و توان افتادن جنبش توده

ای شمرد. این واقعیت که در سالگرد 18 تیر در تهران و چندین شهر دیگر تظاهرات و اعتراضات خیابانی برگزار شد (تظاهرات و اعتراضاتی که هیچ یک از سران جناح های رانده از قدرت نه فراخوانش را دادند و نه در آن شرکت کردند) شاهد تجربی چنین تحلیلی است. اعتراضات خیابانی کار خود را کرده اند، و هرچند قطعا در فازهای آتی جنبش توده ای دوباره تکرار می شوند، اما اکنون تنها بر متن و در ترکیب با شیوه ها و اشکالی از آکسیون که پاسخگوی معضل خنثی کردن و غلبه بر قدرت سرکوبگر رژیم باشند می توانند مؤثر واقع شوند. توقف تظاهرات های بزرگ و اعتراضات خیابانی عمومی پس از نخستین روزهای تیرماه نشانه ورود جنبش به فاز سومی است که باید معضل یافتن اشکال آکسیونی و شیوه های مناسب مبارزه با موانع مقابل جنبش را پاسخ گوید.

بهترین فعالان نسل تازه ای که در دل تحولات همین چند هفته پیش از دهه ها تجربه اندوخته اند هم اکنون راهجویی و رایزنی برای یافتن اشکال و شیوه های مناسب فاز جدید مبارزه را آغاز کرده اند. در این رابطه شاید توجه دادن به دو نکته مفید باشد: نخست اینکه شیوه های مناسب مبارزه امری صرفا فنی نیست، بلکه اساسا تنها با در نظر داشتن ترکیب طبقاتی جنبش می تواند تعیین شود: ظرفیت طبقات و اقشار مختلف در تعقیب اهداف دموکراتیک و آزادیخواهانه، امکانات طبقات و اقشار مختلف در داشتن اهرم های مبارزاتی، و همچنین ویژگی شیوه های مبارزاتی متناسب با موقعیت طبقات و اقشار مختلف، پارامترهایی هستند که تنها با در نظر گرفتن آنها می توان اشکال و شیوه های مناسب مبارزاتی را تشخیص داد. از این زاویه، بنا به تحلیلی که تکرار آن در اینجا نه ممکن و نه لازم است، در ایران امروز تنها طبقه کارگر است که هم به سبب اهداف و نیازهای طبقاتی خود بیش از همه طبقات و اقشار در مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک پیگیر است، و هم به سبب موقعیت اجتماعی خود از مؤثرترین اهرم های مبارزاتی برخوردار است. در فاز جدید جنبش توده ای که آغاز شده، تنها به میدان آمدن کارگران

ایران به شکل یک طبقه، یعنی با تشکل های صنفی و سیاسی مستقل خود، می تواند معضلات جنبش را پاسخ گوید. نکته دوم درباره تفکیک فازهاست. واقعیت این است که تفکیک فازها برای جنبش های توده ای تنها در یک سطح عمومی معنا دارد. تکامل یک جنبش توده ای بنا به ذات خود به طور ناموزون انجام می گیرد. در عمل نه فقط هر جنبش توده ای به ناگزیر با عقب نشینی، پس روی، و تکرار انجام وظایفی همراه است که به نظر می رسد پیشتر به فرجام رسیده، بلکه در هر جنبش توده ای، به سبب گستردگی اجتماعی و جغرافیائی، در هم دویدن فازها امری طبیعی است. تفکیک فازها و تشخیص ویژگی فاز جاری تنها در خدمت تعیین وظایف جدید برای پیش راندن جنبش است، و به معنای از دستور خارج کردن وظایف فازهای گذشته نیست؛ وظایفی که همیشه برای بخش ها یا عرصه هایی از جنبش موضوعیت دارد، یا به سبب عقب نشینی عمومی بازپرداختن به آنها برای کل جنبش لازم می شود.

(2) موقعیت تضعیف شده رژیم

اگر رژیم جمهوری اسلامی در برابر توده مردم همیشه به سرنیزه متکی بود، اکنون، به گفته مشهور، بر سرنیزه نشسته است. چنین موقعیتی برای هر رژیمی دردناک است. زیر فشار مضاعف جدال نهایی جناح ها از درون و خیزش توده ای از بیرون، رژیم جمهوری اسلامی چنان انسجام خود را از دست داده که تصور آن تا همین چند هفته پیش غیرممکن می نمود. پیش از آنکه به موقعیت جناح ها پردازیم در این بخش اشاره ای فهرست وار به مهمترین ابعاد موقعیت تضعیف شده رژیم می کنیم.

نخستین مشاهده ساده این است که روال کار معمول رژیم تماما مختل شده است. بحران حکومتی طبعاً در کارکرد روتین اداری دولت اثر سوء دارد، اما مسأله بزرگتر این است که جایگاه ارگان های اصلی حکومت از جانب سردمداران خود رژیم زیر سوال رفته

است. همیشه در این رژیم خودسری وجود داشته، اما اکنون حتی خود دولت کودتا به احکام قوه قضائیه وقعی نمی گذارد، یا وزارت اطلاعات از زندانیان بی اطلاع است. رأی شورای نگهبان و حکم ولی فقیه نه فقط برای سردمداران جناح های رانده از قدرت اعتباری ندارد، بلکه احمدی نژاد و سران سپاه و روزنامه کیهان هم بی توجه به آنها حرف خود را می زنند.

ناروشنی در جایگاه نهادهای رژیم محدود به ارگان های رسمی حکومت نیست، بلکه نهاد روحانیت، که طبق تعریف در رژیم اسلامی جایگاه ویژه ای داشت، اکنون بر فاصله خود از دولت و رژیم تأکید می کند. از دیدگاه کودتاجیان نهاد روحانیت باید از لحاظ سیاسی تابع دولت نظامیان باشد، و انتظارشان این بود که روحانیت به دولت کودتا مشروعیت می دهد. اما در نهاد روحانیت هیچیک از گرایشات اصلی، چه گرایش روحانیون محافظه کار سنتی و چه گرایش محافظه کاران هوادار اسلام فقهانی خمینی، حاضر نشده اند دولت نظامیان را رسماً تأیید کنند. تنها گرایش موسوم به "مهدویون"، که در نهاد روحانیت گرایشی غیر مسلط و فرعی است، یعنی امثال مصباح یزدی و بازماندگان سالخورده ای از حجتیه، دولت کودتا را تأیید کرده اند. برای رژیمی که پسوند اسلامی دارد، تأیید نهاد روحانیت را نداشتن فوراً به معنای بحران ایدئولوژیک نیز هست.

از لحاظ سیاسی، کودتا با تلاش برای حذف جناح های رقیب نه تنها بر یکدستی رژیم نیفزوده، بلکه صفوف "اصول گرایان" را هم واگرا کرده است. علت روشن است: گرایشات مختلف در میان "اصول گرایان" که به جناح نظامیان تعلق ندارند می دانند که در صورت تثبیت دولت کودتا نقش آنها در حکومت نقشی فرعی و تشریفاتی خواهد بود، و تداوم حیات سیاسی و منافع اقتصادی آنها به مطیع ماندن به فرماندهان سپاه و بسیج بستگی خواهد داشت. این است که، بطور نمونه، لاریجانی، رئیس مجلس که با نهاد روحانیت پیوند نزدیکی دارد، و عسگرآلادی، که با حزب مؤتلفه نماینده بخشی از

رانت خواران کلان بازار است، برخلاف جناح نظامیان خواهان حذف تام و تمام جناح های رقیب از بدنه حکومت نیستند و هر از گاهی بر ضرورت یافتن راه حل های میانه ای برای بحران حکومتی تأکید می کنند. واگرایی در میان "اصول گرایان" خود مانعی برای تثبیت دولت کودتا شده است، تا آنجا که برخی از نمایندگان "اصول گرای" مجلس نیز، در تدارک برای روز مبادایی که دولت کودتا عمرش سرآید، تلاش دارند تا دستکم با ابراز ملاحظه سرنوشت سیاسی خود را به کودتا گره نزنند.

در سطح بین المللی، روشن است که کودتای نظامیان موقعیت دولت ایران را دشوارتر کرده است. حتی در صورت به رسمیت شناسی دولت جدید احمدی نژاد، ابدا معلوم نیست که دولت های اروپائی و امریکا سیاست تشنج زدائی سیاسی با ایران را ادامه دهند یا روابط اقتصادی را گسترش دهند. حتی کاملا احتمال دارد که فشار تحریم های اقتصادی بر دولت ایران، که هم اکنون از حد سمبولیک گذشته و آثارش بر اقتصاد ایران محسوس است، افزایش یابد. به نظر میرسد دولت کودتا به این نکته کاملا واقف است و از چنین چشم اندازی به شدت می هراسد، و از همین روست که هرچه بیشتر بر رابطه با روسیه و چین تأکید می کند، و همین ملاحظه موجب سکوت رسمی دولت ایران در قبال حوادث سین کیانگ در چین است؛ سکوتی که با سیاست خارجی اعلام شده پرچمداری جنبش های اسلامی در تناقض آشکار است.

در سطح منطقه، بحران حکومتی جاری موقعیت رژیم را فوراً تضعیف کرده است. نه فقط سیاست قدرت های بزرگ غربی در قبال دولت ایران طبعاً بر توازن قوا در منطقه تأثیر می گذارد، بلکه موقعیت سیاسی نامطمئن ایران دولت های منطقه را به تحرک می آورد. سوریه، تنها دولت متحد ایران در خاورمیانه، بی اعتناء به مواضع دولت ایران در پی دستیابی به روابط نزدیک با امریکاست. دولت عراق از لحاظ اقتصادی هرچه بیشتر به ترکیه نزدیک می شود. و ترکیه، که مدتی است در منطقه سیاست خیلی فعالی را دنبال می کند، با بحران حکومتی در ایران هرچه بیشتر از جانب قدرت های بزرگ

بعنوان نامزد ایفای نقش هژمونیک در منطقه تلقی می گردد. افزون بر اینها، تصویر مثبتی که بخش هایی از مردم منطقه از جامعه و سیاست ایران داشتند وارونه شده است. رسوائی تقلب انتخاباتی و اعتراضات میلیونی تصویری را که سالها تبلیغات عوامفریبانه جمهوری اسلامی در میان بخشی از مسلمانان منطقه شکل داده بود درهم شکسته است. به این ترتیب پایه اجتماعی نفوذ دولت ایران بر جنبش های اسلامی منطقه کاهش یافته، و این به معنای تضعیف یکی از ابزارهای اصلی پیشبرد سیاست جمهوری اسلامی در منطقه است.

3) کودتا

از زاویه کلیت رژیم جمهوری اسلامی، در بحران سیاسی جاری بزرگترین معضل این است که توفیق کودتاچیان در قبضه کردن کامل قدرت، با بیرون راندن سایر جناح ها و فرعی کردن سایر فراکسیون ها، موقعیت رژیم را بشدت تضعیف می کند. (نگاه کنید به بیانیه اول اتحاد سوسیالیستی کارگری، 29 خرداد). اگر نظامیان کودتاچی هنوز با این معضل روبرو نشده اند علت این است که کودتا حتی موفق نشده مرحله تثبیت را به پایان برساند. همانطور که بالاتر به تفصیل بحث شد، این برآمد جنبش توده ای بود که محاسبات کودتاگران را برهم زد و نقشه های از پیشی آنها را بی اثر کرد: کودتاچیان سپاه و بسیج صدها تن از سردمداران جناح های رقیب (رهبران جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) را دستگیر و زندانی می کنند، اما این کار خیزش توده ای را نمی تواند متوقف کند. سپاه و بسیج می توانند برخی دستگیر شده ها را به اعتراف به همکاری با دولت های خارجی وادارند، اما در پخش تلویزیونی چنین اعترافات مردد می مانند، چون فهمیده اند تأثیری بر تداوم اعتراضات توده ای ندارد. روزنامه نگاران جناح های رقیب را به حبس می برند، اما روزنامه ها و وبلاگ هاشان را نمی بندند، چون می بینند که نه با اینها بلکه با فیس بوک و توئیتر و یوتیوب طرف هستند. حضور

جنبش توده ها باعث می شود تا تعرض بیشتر کودتا به جناح های رقیب خاصیتی برای تثبیت کودتا نداشته باشد. هم امکان فنی و هم توجیه سیاسی و ایدئولوژیک دستگیری و محاکمه موسوی و خاتمی و امثال آنها را دارند (و کیهان شریعتمداری چنین دادخواستی را منتشر می کند)، ولی اگر آنها را به زندان نمی اندازند و محاکمه نمی کنند برای این است که می بینند چنین اقدامی اوضاع شان را بدتر و نه بهتر می کند. اکنون نفس تثبیت کودتا در گرو خاتمه دادن به خیزش توده هاست.

وقتی حکم ولی فقیه و رجزخوانی فرماندهان نظامی نتوانست اعتراضات خیابانی را بخواباند، ارباب را آزمودند. تک تیرانداز بر پشت بام ها مستقر کردند و قلب تظاهر کنندگانی را هدف گرفتند که تصادفی بر می گزیدند. جنبش توده ها تلفات داد، اما مرعوب نشد و شکست نخورد. همانطور که پیش تر به تفصیل بحث شد، وقفه در تظاهرات های خیابانی نشانه تعمیق جنبش و تأمل برای یافتن شیوه های کارآتر است، نه نشانه تعطیل اعتراضات؛ و برگزاری تظاهرات ها در سالگرد 18 تیر نیز نشان داد که روحیه و انرژی جنبش توده ها کاهش نیافته است.

بنابراین، تثبیت دولت کودتا در برابر جنبش توده ها تنها دو راه دارد: یا از راه سیاسی باید به جنبش توده ای خاتمه دهد یا به شیوه نظامی آن را در میدان نبرد شکست دهد. از لحاظ سیاسی، تنها کالای قابل فروشی که جناح نظامی به خیال خود برای توده ها داشت «ناسیونالیسم هسته ای» بود، که احمدی نژاد با وعده های پوشیده و آشکار خود برای دستیابی به بمب اتمی موظف به بازاریابی آن بوده است. اکنون باید برای خودشان هم روشن باشد که در متن برآمد توده ها محال است که چنین تدابیری بتواند بخشی از مردم را فریب دهد. راه حل نظامی در برابر جنبش توده ها مستلزم قتل عام و سرکوب گسترده است. مانع فنی ای بر سر راه حل نظامی وجود ندارد، و جناح نظامیان هیچ مانع اخلاقی برای اتخاذ چنین شیوه ای در برابر جنبش توده ها نمی بیند. اگر این شوق فوراً در دستور

کودتاگران قرار نگرفته دو علت دارد: هم پیامدهای مسأله آفرین راه حل نظامی، و هم دشواری های اتخاذ آن.

دولت کودتایی که تنها با قتل عام و پیروزی نظامی بر توده مردم می تواند خود را تثبیت کند باید این را نیز بپذیرد که تثبیت او در فردای سرکوب جنبش توده ها او را در موقعیت یک ارتش خارجی اشغالگر قرار می دهد. توده مردم در برابر چنین دولتی دست به همان اشکال مقاومت و سابوتاژ می زنند که مردم کشورهای اشغال شده در طول تاریخ به دست داده اند. چنین راه حلی ممکن است تنها راه تثبیت کودتا باشد، اما پیامدهای آن می تواند نقض غرض کند.

سوای چشم انداز چنین پیامدهایی، آنچه بطور فوری فرماندهان سپاه و بسیج را در اتخاذ راه حل نظامی مردد می کند این است که هیچ معلوم نیست که صفوف نیروهای انتظامی و سپاه و بسیج در عمل دچار تزلزل و تجزیه نشوند. علت این امر، در پایه ای ترین سطح، چیزی جز این نیست که، برخلاف حزب الله در اوایل انقلاب بهمن، سپاه و بسیج یک جنبش توده ای ارتجاعی نیستند، بلکه نهادهای نظامی و شبه نظامی ای هستند که اکنون حتی به تمامیت رژیم ارتجاعی اسلامی خدمت نمی کنند، بلکه تماما در خدمت منافع جناح نظامی رژیم قرار دارند. اما هیچ بخشی در رده های پایه بسیج، چه آن معتقدانی که با ایدئولوژی مَدّاحی و مهدویت مغز شویی شده اند، چه آن مزدورانی که صرفا می خواهند بی کار و زحمت مواجهی بگیرند، یا چه آن ها که صرفا از عشق قلدری به این نهادها پیوسته اند، منافع اقتصادی و سیاسی شان انطباقی با منافع رهبران جناح سپاه و بسیج ندارد، که با اتکاء به قدرت نظامی خود توانسته اند هم از بازیگران اصلی عرصه سیاست در رژیم باشند، و هم به همین اعتبار، از قبیل واردات در اسکله های بی گمرکات، بردن مناقصه های بی رقیب دولتی، و کنترل واحدهای بزرگ اقتصادی، منافع کلان مالی نیز به جیب بزنند.

به همین دلیل، با این که تاکنون نشانه‌هایی از شکاف در سطح فرماندهان سپاه و بسیج به چشم نمی‌خورد، نفس این که سپاه پاسداران اکنون به شکل یک حزب سیاسی باید عرض اندام کند نشانه‌ی این است که فرماندهان سپاه و بسیج از انسجام سلسله مراتب و دیسپلین نظامی مطمئن نیستند. کودتای نظامی طبق تعریف به دیسپلین نظامی و اطمینان به اطاعت بی‌چون و چرا از فرامین نظامی متکی است. اینکه "دفتر سیاسی" سپاه باید بیانیه بدهد و به دست گرفتن قدرت توسط خود را توجیه کند، نشانه‌ی این است که اکنون دستکم رده‌های پائین‌تر سپاه و بسیج را تنها با ایجاد انسجام سیاسی می‌توان به اطاعت از فرامین سلسله مراتب نظامی قانع کرد. یا این که حسن فیروزآبادی، "سرلشگر بسیجی و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح"، لازم می‌بیند در نامه‌ی سرگشاده‌ی خطاب به "مهدی عج" توجیه عرفانی‌ای برای کودتای سپاه و بسیج فراهم کند نشانه‌ی این است که تا همین جا کودتای نظامیان دستکم بخشی را در صفوف سپاه و بسیج از نظر ایدئولوژیک مسأله‌دار کرده است.

جناح کودتاچی در موقعیتی قرار گرفته است که راه پس و پیش برایش مرگبار یا پرمخاطره است. عقب‌نشینی نمی‌تواند بکنند و به قدرت‌گیری جناح‌های رقیب گردن بگذارند، چون این نه فقط به معنای از دست دادن سهم در قدرت سیاسی، بلکه همچنین به معنای از کف رفتن تمام جایگاه فراقانونی و منافع کلان اقتصادی فرماندهان سپاه و بسیج است؛ یعنی همان منافعی که برای تداوم و تضمین آنها چهار سال پیش احمدی‌نژاد را از توی صندوق درآوردند و در 22 خرداد امسال کودتای انتخاباتی کردند. تنها راه تثبیت و پیشروی‌شان نیز، همان‌طور که دیدیم، راه حل نظامی است، که حتی اطمینان‌خاطری از انسجام صفوف خود برای اتخاذش ندارند. همان‌طور که اشاره شد، کودتاچیان در محاسبات خود فاکتور خیزش مردم را منظور نکرده بودند. کودتا، با اتکاء به اسلحه‌ی سپاه و بسیج و تأیید ولی فقیه، تنها می‌توانست جناح‌های رژیم را جا کند، اما در برابر مردمی که به پا خواسته‌اند آچمز شده است.

4) خاتمی- موسوی- رفسنجانی

جناح های رانده شده از قدرت، درست برخلاف جناح های باقی مانده در بدنه رژیم، طبعاً بشدت فشرده و همگرا شده اند. ادامه حیات سیاسی و داشتن سهمی در رژیم برای همه آنها اکنون تماماً در گرو عقب راندن کودتاچیان است. به این ترتیب در برابر کودتای جناح نظامیان هم اکنون بطور دفاکتو یک جبهه واحد شکل گرفته که از خاتمی تا موسوی و رفسنجانی را در بر میگیرد. خیزش توده ها به همان میزان که جناح کودتا را در تنگنا گذاشته جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی را نیز در موقعیت متناقضی قرار داده است. از یک سو در صورت غیاب برآمد توده ای بیشک این جناح ها بطور قطعی دست شان از قدرت کوتاه می شد، و چه بسا کودتاچیان بر جان و مال شان حاکم می شدند. از سوی دیگر نه فقط تمام این جناح ها طبعاً خواهان دوام جمهوری اسلامی هستند، بلکه دلیل ضدیت آنها با جناح نظامیان در این است که غلبه جناح نظامیان را برای حیات رژیم خطرناک می شمردند. این موقعیت متناقض در برخورد آنها به جنبش توده ها بازتاب می یابد.

چون جنبش توده ای تنها عاملی است که به آنها فرصت می دهد همچنان جدال با جناح کودتاچی را ادامه دهند طبعاً خواستار ادامه آن هستند، ولی همین کار آنها را از دایره قانونیت و شرعیت خارج می کند. تا همین جا سردمداران این جناح ها "حکم حکومتی" ولی فقیه را نادیده گرفته اند و از تظاهرات هایی که وزارت کشور اجازه قانونی برگزاری آنها را نداده حمایت کرده اند. از زاویه مبانی قانونی و شرعی این رژیم، که تمامی سردمداران جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی از طراحان و تحکیم کنندگان آن بوده اند، خامنه ای و جناح نظامیان حق دارند که رفتار این ها را خارج از موازین رژیم بشمارند. این همان موازینی است که مطابق آنها در سی سال گذشته حکم به "مهدور الدم" بودن هزاران تن از فعالان چپ داده اند، برگزار کنندگان جشن اول مه را به جرم

"غیرقانونی" بودن تجمع شان به زندان افکنده اند، اعتصاب کارگران را به عنوان "فعل حرام" سرکوب کرده اند، تشکل های کارگران را "غیرقانونی" خوانده اند و سازماندهندگان شان را اخراج و حبس و شکنجه کرده اند. جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی نمی تواند از تظاهرات و اعتراضات غیرقانونی و غیرشرعی توده مردم حمایت کند بی آن که موازین قانونی و شرعی رژیم جمهوری اسلامی را زیر سوال ببرد. این توصیه که مردم در اشکال قانونی اعتراض کنند (که هم کروی و هم موسوی چنین گفته اند) نه از جانب مردم جدی گرفته می شود، و نه حتی اگر به آن عمل شود گرهی از کار جناح های رانده از قدرت می گشاید. بفرض هم که مردم به توصیه این آقایان عمل می کردند، وقتی دولت کودتا اجازه قانونی به تظاهرات نمی دهد، وقتی ولی فقیه رسماً تظاهرات را ممنوع اعلام می کند، و وزارت کشور به مراجعه کنندگان اجازه تجمع و تظاهرات نمی دهد، نتیجه اش فقط تعطیل اعتراضات توده ای می شد. و این یعنی سردمداران جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی از یگانه عاملی که آن ها را هنوز در صحنه نگاه داشته محروم می شدند. از همین رو، واقعیت این است که خودشان هم فقط حرف از "مجاری قانونی" و "اشکال قانونی" می زنند، ولی امیدوارند که همین تنها فشاری که فعلاً به سودشان عمل می کند همچنان تداوم یابد. اما تناقض اینجاست که تداوم و تکامل جنبش توده ای به طور فزاینده ای خود را با ارکان اصلی رژیم رویارو می یابد، و هرگاه آن قدر نیرو بیابد که بر ابزار سرکوب رژیم فائق آید و کودتاچیان را کنار بزند، هیچ موجبی ندارد که تمامیت رژیم جمهوری اسلامی را همراه آنها به زیاله دانی تاریخ نریزد.

تلاش برای کانالیزه کردن و کنترل جنبش توده ای ظاهراً راه حل جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی برای این تناقض است؛ اما چنین راه حلی گفتنش آسان است و در عمل به این سادگی ها نیست. نه فقط سران این جبهه نه می توانند و نه می خواهند خواسته های متناسب با دینامیسم عینی این جنبش را بیان کنند، بلکه، همانطور که اشاره شد، ناگزیرند

حتی نیات واقعی خود را در پرده قانونیت رژیم بیوشانند. این واقعیت به معنای آن است که حتی اگر بتوانند جنبش توده ها را به تکرار شعارها و اتخاذ شیوه هایی که امکان بیان علنی اش را دارند وادارند، این جنبش به سطحی تنزل می یابد که دیگر تهدیدی برای دولت کودتا به حساب نخواهد آمد. و در نتیجه سردمداران جناح های رانده از قدرت نیز بازندگان جنگ جناح ها خواهند شد. در عمل، اما، چنین موضع متناقضی نسبت به جنبش توده ها نتیجه اش این است که جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی از رهبری جنبش توده ها ناتوان می ماند. بنابراین از نظر جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی، مطلوب ترین راه حل این است که مادام که جنبش توده ها پیشروی بیشتری نداشته، تهدید تاکتونی خیزش توده ای را بدل به اهرم فشاری برای عقب نشاندن کودتاچیان سازند. سخنان رفسنجانی در خطبه نماز جمعه چند روز پیش همین محتوا را داشت.

5) راه حل ها

بحران حکومتی ای که اکنون در شکل یک بحران سیاسی تمام عیار رژیم را در چنگ خود می فشارد ریشه های عمیقی دارد که پیشتر و در مناسبت های متعدد به آن پرداخته ایم. بطور خیلی خلاصه، آنچه اکنون در شکل تقابل دولت کودتا با جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی جریان دارد جدال نهایی جناح هایی است که در بیست سال گذشته، در اشکال پنهان و آشکار، بر سر تغییر شکل رژیم جمهوری اسلامی جریان داشته است. امروز جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی در برگیرنده کلیه جناح هایی که در بیست سال گذشته به درجات مختلف و به شیوه های متفاوت برای متکی کردن رژیم جمهوری اسلامی بر پایه طبقه سرمایه دار در ایران کوشیده اند. به همین دلیل، در جدال فکلی جناح ها، صاحبان صنایع و صاحبان سرمایه، بوروکرات ها و تکنوکرات های عالی رتبه، و در یک کلام بورژوازی ایران، مدافع بی چون و چرای جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی است. جناح نظامیان کودتاگر از لحاظ تاریخی شکل گیری شان به جنبش

ارتجاعی حزب الله در سالهای اول انقلاب بهمن بر می گردد، که ابزار اصلی سرکوب چپ انقلابی، شوراهای کارگری، شوراهای دهقانی ترکمن صحرا، و جنبش انقلابی در کردستان بود. و بعد در جنگ هشت ساله ایران و عراق به عنوان نیروی نظامی نیمه منظم و ایدئولوژیک، از رژیم در برابر خطر خارجی دفاع کردند. پس از پایان جنگ ایران و عراق، این نیرو در شکل نیروهای منظم سپاه و شبه نظامیان بسیج نهادینه شد. این جناح پایه طبقاتی ای در جامعه ایران ندارد، و امروز جناح نظامیان صرفاً از جایگاه ویژه خود در بدنه رژیم دفاع می کند و منافع سیاسی و اقتصادی جناحی خود را نمایندگی می کند. تنها بر متن چنین تحلیل پایه ای از جدال جناح هاست که می توان سناریوهای طرح شده برای تکامل بحران جاری و راه حل های جناح های مختلف را ارزیابی کرد.

بی پایه ترین راه حل، که در مطبوعات تحت عنوان "راه حل زیمبابوه" از آن یاد شده، آشتی دادن دو جناح متخاصم در اشکال مختلف است: حضور چهره هایی از همه جناح ها در کابینه جدید احمدی نژاد، تشکیل کابینه آشتی ملی یا دولت ائتلافی و نظایر اینها. چنین راه حلی از جانب فراقسیون های فرعی رژیم و چهره های درجه دومی طرح شده و به هیچ تحلیلی از مبانی مادی جدال جناح ها متکی نیست، و به همین دلیل از سوی سران هیچیک از جناح های متخاصم جدی گرفته نمی شود. در محتوای خود چنین راه حلی به معنای بازگرداندن توازن قوای جناح ها به 21 خرداد است، و به همین دلیل، حتی اگر چنین راه حلی ذره ای امکان عملی شدن داشت، بلافاصله جدال جناح ها را در قالب تازه ادامه می دهد و به نقطه آشتی ناپذیر فعلی می رساند.

اگر به پایه مادی و طبقاتی جدال جناح ها توجه کنیم، روشن است که در مقطع فعلی امکان همزیستی دو جناح در قالب واحد رژیم وجود ندارد، و به این اعتبار جدال جاری جناح ها جنگ آخر است. از این زاویه، آنچه رفسنجانی چند روز پیش در خطبه نماز جمعه گفت (و بعد خاتمی لب کلام را به فراندوم برای مشروعیت یا عدم مشروعیت

دولت کودتا ترجمه کرد) تنها وقتی می تواند راه حل تلقی شود که بتواند مورد توافق جناح نظامیان نیز قرار گیرد، و روشن است که قرار نخواهد گرفت. بنابراین، سخنان رفسنجانی، علیرغم قالبی که داشت، در محتوای خود حداقل مطالبه ناگزیر جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی است، که به نوبه خود می دانند که اگر عقب بنشینند جنگ آخر را برای همیشه باخته اند، و نه فقط قدرت را حق خود می دانند، بلکه از زاویه منافع کلیت رژیم لازم می دانند که نهاد سپاه و بسیج را تابع قدرت دولتی ای کنند که می خواهد یک طبقه اصلی جامعه را نمایندگی کند.

پاسخ خامنه ای به سخنان رفسنجانی نیز بیان امتناع قابل انتظار جناح نظامیان از واگذاری داوطلبانه قدرت بود؛ قدرتی که با کودتا اکنون به هر حال در دست خود دارند. اما موضع خامنه ای هنوز غرق در این خودفریبی است که گویا اگر "نخبگان"، یعنی سران جناح های رانده از قدرت، ساکت شوند بحران تمام خواهد شد. به همه دلایلی که بالاتر به تفصیل بررسی کردیم چنین نیست. جنبش توده ای ادامه خواهد یافت و گام اول تثبیت کودتا در برابر جنبش توده ای همچنان باقی می ماند. جناح نظامیان بدون سرکوب خشن توده ها نمی توانند حتی کودتا را تثبیت کنند، و دشواری ها و تناقضات این امر را پیشتر بررسی کردیم.

بنابراین بحران سیاسی همچنان ادامه خواهد یافت. راه حل هایی که سران جناح های مختلف طرح کرده اند پیش از آن که راه حلی برای اتخاذ باشند، بیان مواضع ناگزیر آنها در جدال نهایی جناح هاست. انتخابات رژیم تنها به سبب بروز خیزش توده ای بدل به بحرانی حکومتی و بعد بحران فراگیر سیاسی شد، و هیچ راه حل عینی بحران بدون در نظر گرفتن فاکتور جنبش توده ها کوچکترین شانس برای تحقق ندارد. بحران فعلی یا به سوی گشتار وسیع و سرکوب خشن نظامی جنبش توده ای می رود، یا با تعمیق جنبش توده ای در شکل یک جنبش انقلابی صورت مسأله بحران حکومتی را همراه با برانداختن رژیم جمهوری اسلامی خط خواهد زد.

6) چه باید کرد؟

هدف بیانیه حاضر از تأکید بر تداوم بحران سیاسی و تداوم حرکت توده ها نه گزارشگری از اوضاع است و نه بویژه روحیه بخشی به مخاطبان. چرا که، همانطور که نخستین بیانیه ما تأکید می کرد، این وضعیت بالقوه انقلابی بدون حضور طبقه کارگر متشکل بالفعل نمی شود. هدف اصلی بیانیه حاضر نیز این است تا بر ویژگی وظایف فعالان سوسیالیست طبقه کارگر در چنین اوضاعی تأکید کند. این واقعیت که بحران سیاسی ادامه دارد، و این واقعیت که از زاویه اهداف توده مردم معترض حل این بحران در گرو ورود طبقه کارگر به صحنه است، به این معناست که امر ایجاد تشکل های صنفی و سیاسی کارگران اکنون زمینه های اجتماعی مساعدتر و وسیع تری یافته است و می تواند از یاری و پشتیبانی عمومی برخوردار باشد. نیاز عینی جامعه به حضور سیاسی طبقه کارگر متشکل اکنون امر ایجاد تشکل های توده ای کارگران را تسهیل می کند و به وظایف فعالان سوسیالیست طبقه کارگر ویژگی هایی می دهد. در این رابطه به دو نکته باید اشاره کرد.

نخست این که در شرایط حاضر نمی توان امر ایجاد تشکل های کارگری را بدون توجه به مسائل سیاسی پی گرفت. طبقه کارگر در دل شرایط بحرانی جاری تنها وقتی می تواند تشکل های سیاسی و صنفی توده ای خود را ایجاد کند که بتواند به اکثریت عظیم جامعه نشان دهد که نیروی متشکل طبقه کارگر توان تأثیر گذاردن بر شرایط سیاسی حاضر و شکل دادن آنها در جهت تحقق خواسته های آزادیخواهانه توده مردم را دارد. این فوراً به معنای دخالت و موضع گیری در مورد مسائل حاد سیاسی جاری، و مشخصاً عقب نشاندن دولت کودتاست. همانطور که در بیانیه اول اشاره شد، اعتصاب عمومی، بنا به تجربه همه انقلاب های بزرگ و انقلاب 57 ایران نیز، آن شکلی از مبارزه است که هم اهرم های کارآی ویژه طبقه کارگر را وارد مبارزه سیاسی می کند، و هم بطور

طبیعی امر تشکل در محل کار را در دستور کار فوری قرار می دهد. در شرایط بحرانی حاضر، چنین اعتصاب عمومی ای قطعاً باید خصلت سیاسی داشته باشد، هرچند که در مقاطع مشخصی نتوان در طرح مطالبات اعتصاب خواسته های سیاسی را به صراحت گنجاند.

ضرورت تلاش برای خنثی کردن نفوذ جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی در جنبش توده ای نیازی به تفصیل ندارد. به دلایلی که در بالا مورد اشاره قرار گرفت، و پیشتر در مناسبت های دیگری به تفصیل بیشتر به آن پرداخته ایم، فعالان سوسیالیست طبقه کارگر و طبقه دارند با هر درجه از توهم در جنبش توده ای نسبت به جناح های رانده از قدرت مقابله کنند. نه فقط به این سبب که جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی امروز مهم ترین ابزار سیاسی دشمن طبقاتی کارگران، بورژوازی ایران، است؛ بلکه به این سبب نیز که این جبهه، دقیقاً به سبب همین پایه طبقاتی، و به حکم تمام تجربه سی سال گذشته از ماهیت ضد دموکراتیک همه جناح های رژیم جمهوری اسلامی، نمی تواند پیام آور آزادی برای توده مردم ایران باشد. نکته ای که در این رابطه نیاز به تأکید دارد این است که خنثی کردن نفوذ جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی در جنبش توده ای امری محدود به افشاگری یا ترویج روشنگرانه نیست. در دل یک بحران عظیم سیاسی بالقوه انقلابی، هرگونه تأثیر گذاری ماکرو بر عرصه سیاست نه از راه افشاگری یا روشنگری، بلکه تنها با ترسیم روشن راه های مبارزه در عمل است که ممکن می شود. اتخاذ و عمومیت یافتن تاکتیک های طبقاتی توسط جنبش توده ای یگانه زمینه ساز مادی تغییر ذهنیت توده هاست.

هیأت دائمی کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

30 تیرماه 1388

مرگ بر دیکتاتوری! زنده باد قدرت میلیونی مردم!

بیانیه اتحاد سوسیالیستی کارگری

تاریخ انتشار: 29 خرداد 1388

پس از شش روز تظاهرات گسترده مردم در تهران و شهرستانها، با سخنان امروز خامنه ای در نماز جمعه اکنون برای همه روشن است که بحران سیاسی ای که جمهوری اسلامی را در چنگال خود می فشارد نشانی از پایان گرفتن ندارد. بالایی ها نمی توانند حکومت کنند و پائینی ها دیگر تحمل نمی کنند. برغم آمادگی شرایط عینی، آنچه باعث می شود احتمال وقوع یک انقلاب تمام عیار علیه جمهوری اسلامی در متن بحران حاضر ناچیز باشد این است که تنها نیروی اجتماعی قادر به هدایت چنین انقلابی، یعنی طبقه کارگر ایران، هنوز متحد و متشکل نیست. بحران حاضر هرچند نا آمادگی سوسیالیسم کارگران را به نمایش می گذارد، اما، به سبب ابعاد عظیم چنین بحران سیاسی ای، در عین حال فرصت مناسبی را برای جبران هرچه سریع تر همین نا آمادگی در مقابل طبقه کارگر قرار می دهد. فعالان سوسیالیست طبقه کارگر بیشک تلاش می کنند تا در دل همین بحران هرچه سریع تر پیش شرط های لازم برای دخالت متشکل و هدفمند طبقه کارگر را به هر درجه که ممکن شود شکل دهند. مرور کوتاهی بر برخی مولفه های بحران حاضر می تواند در خدمت تأکید بر وظایف ویژه فعالان سوسیالیست کارگری در این وضعیت باشد.

شکاف در بالا

رژیم جمهوری اسلامی از آغاز حاصل همزیستی جناح‌ها و فراکسیون‌های متعددی بود، و آنچه عموماً ظرف سی سال گذشته توازن جناح‌ها و سهم هریک از قدرت را رقم زده میزان دسترسی آنها به منابع اقتصادی و اداری و ایدئولوژیک و نظامی بوده است. قاعده‌بازی میان جناح‌ها چنین بوده، و سهم جناح‌های مختلف از قدرت حکومتی عموماً این چنین تعیین شده است. جایگاه انتخابات در رژیم اسلامی همواره تنها این بوده که به این نحوه تقسیم قدرت پوشش "جمهوریت" دهد؛ و از همین رو نظارت استصوابی و رد صلاحیت و تقلب کلان، اجزاء لازم انتخابات در چنین رژیمی بوده اند.

در انتخابات چهار سال پیش روشن شد که سهمی که جناح نظامیان (فرماندهای سپاه و بسیج) از قدرت می‌خواهند تناسبی با وزن واقعی شان در توازن قوای جناح‌های رژیم ندارد. تجربه یک دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد کافی بود تا مخالفت جناح‌های دیگر را با زیاده‌خواهی جناح نظامیان آشتی ناپذیر سازد. بازگشت میرحسین موسوی به عرصه سیاست، و حتی اعلام کاندیداتوری محسن رضایی، نشانه همگرایی جناح‌های رقیب برای کوتاه کردن دست جناح نظامیان از قدرت دولتی بود. و کودتای انتخاباتی 22 خرداد عزم رهبران جناح سپاه و بسیج را نشان داد که در هراس از حذف شدن همیشگی از قدرت، راهی جز این نمی‌دیدند که بدون توجه به قاعده‌بازی جناح‌ها، بدون توجه به توازن واقعی جناح‌ها، صرفاً با اتکاء بر زور نظامی خود، قدرت اجرایی را قبضه کنند. چنین کاری، اما، تنها با حذف تمام عیار جناح‌های اصلی رقیب از بدنه رژیم مقدور است، و بیانات غیرمنتظره احمدی نژاد در مناظرات پیشا انتخاباتی به رهبران جناح‌های رقیب اخطار تندی داد و این تعرض را آغاز کرد. اخطاری که مشخصاً عالی رتبه‌ترین فرد جناح‌های رقیب، رفسنجانی را، نشانه گرفت تا بقیه هم حساب کارشان را بدانند.

بی اعتنائی خامنه ای به شکایت نامهٔ رفسنجانی، رهبران جناح های رقیب را به این نتیجهٔ مبرهن رساند که نمی توانند بر نقش داور برای رعایت قاعدهٔ بازی جناح ها حساب کنند. اعلام حمایت فوری خامنه ای از کودتای انتخاباتی حتی خدمت جناح های رقیب در ایجاد خوش بینی به رژیم از طریق تشویق به مشارکت و گرم کردن "تتور انتخابات" را پایمال کرد. اعلام ارقام آشکارا ساختگی به عنوان نتایج شمارش آراء انگار هدفش این بود که بی نیازی جناح نظامیان از چنین تشریفاتی را به خفت بار ترین شکل به رخ جناح های رقیب بکشد.

به این ترتیب، برای جناح های مختلف و فراکسیون های متعدد رژیم جمهوری اسلامی، از نهاد روحانیت گرفته تا تکنوکرات ها، از اصلاح طلبان گرفته تا پراگماتیست ها، از "اصول گرایان اصلاح شده" گرفته تا "اصلاح طلبان اصول گرا"، و نظایر اینها، تنها راه حفظ موقعیت خود در کلیت رژیم، و برای برخی از آنها حتی تنها راه حفظ جان و مال خود و خانواده شان، اکنون در گرو این است تا رهبران جناح نظامیان را از عرصهٔ قدرت بیرون برانند و کلا پاسداران و بسیجیان را در جمهوری اسلامی سر جای خود بنشانند.

بحران بالایی ها، حتی اگر بدل به بحران مرگ و زندگی کلیت رژیم نشود، برای جناح های رژیم بحران مرگ و زندگی است. هم رهبران جناح نظامیان و هم رهبران همهٔ جناح هایی که اکنون در مقابل شان قرار گرفته اند به خوبی می داند که تنها با بیرون انداختن همیشگی جناح حریف از رژیم است که احتمال پایان بحران، بقاء رژیم، و باقی ماندن خودشان در بدنهٔ قدرت وجود دارد.

میرحسین موسوی نخستین کاندیدایی بود که در برابر کودتای انتخاباتی جناح نظامیان تنها راه باقی مانده را اتخاذ کرد. برای عقب راندن احمدی نژاد و رهبران پاسدار و بسیجی ضامن او، و حتی صرفاً برای مصون داشتن خود در مقابل کودتای اعلام شده، موسوی از لحاظ عینی اکنون هیچ چاره ای ندارد جز اینکه به نیروی امواج اعتراض توده ای متوسل شود. و اگر باقی رهبران جناح های مختلف رقیب احمدی نژاد در اتخاذ چنین کاری دو دل هستند و نوسان می کنند، علت این است که به درست از این می هراسند که هیچ معلوم نیست که مردمی که سی سال خشم فرو خورده از کلیت رژیم اسلامی را اینک به شکل نفرت از احمدی نژاد و حامیانش بروز می دهند به این رضایت دهند تا رهبران جناح های رقیب احمدی نژاد به آسانی موج سواری کند. اگر نتوانند این موج سهمگین را کنترل کنند، هیچ معلوم نیست که قدرت میلیونی مردم به خیابان آمده صرفاً به کنار زدن احمدی نژاد و دار و دسته نظامیان قانع بماند، ریاست جمهوری را تحویل موسوی دهد، و خاتمی و کروبی و رفسنجانی را، چه برسد به خامنه ای، در قدرت باقی بگذارد.

خیزش پائین

خوش خیال ترین چهره های جناح اصلاح طلب رژیم نیز باور ندارند که این قدرت عظیم میلیونی از حبّ میرحسین موسوی به میدان آمده است. وقتی کودتای جناح احمدی نژاد شکاف رژیم جمهور اسلامی را چنان باز کرد که حکومت کردن به شیوه تاکتونی غیرممکن شد، مردم به جان آمده به درست موقعیت را برای دخالت خود مناسب تشخیص دادند. شعارهای خیابانی هرچه باشد، انگیزه خیزش مردم در سی سال انباشت کشتار و زندان، فقر و نابرابری، زورگویی و بی حرمتی، ریشه دارد. تظاهرات های عظیم توده مردم به خوبی نشان می دهد که، برخلاف اصلاح طلبان و لیبرال هایی که «انقلاب» را مقوله ای منسوخ می خوانند، تجربه انقلاب بهمین در حافظه سیاسی این

مردم حک شده است. و همبستگی انسانی نمونه ای که این توده میلیونی در بسیاری شهرهای ایران به نمایش می گذارد باید مایه شرم همان اصلاح طلبان و لیبرال ها باشد که "سیاست انبوه" را مسخره می کردند و "جمهوری" شان تنها جایی که برای مردم داشت این بود که به طور فردی هر چهار سال یک بار برای کاندیدای اصلاح طلبان اسلامی رأی به صندوق بریزند. این ریشخند تاریخ است که اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی، و روشنفکران دینی و لیبرال های سکولار، که تا دیروز از مردم می خواستند تا اندیشه تغییر انقلابی رژیم را از سر به در کنند و برای تغییرات کوچک و تدریجی از درون همین رژیم به انتخابات بسنده کنند، اکنون برای "پیروزی انتخاباتی" کاندیدای نیمچه اصلاح طلب خود می باید به تظاهرات های میلیونی غیرقانونی چشم امید بدوزند.

اما تنها توده مردم نیستند که درسهای انقلاب 57 را به کار می گیرند. اصلاح طلبان حکومتی و لیبرال های سکولار ایران نیز از انقلاب بهمن درس خود را گرفته اند. سی سال پیش مهندس بازرگان، پدر بزرگ همه روشنفکران دینی و قانون گرایان و عقلا نیت خواهان و اصلاح طلبان رژیم اسلامی، در مورد قیام بهمن گفته بود که "باران خواستیم، سیل آمد". ترس از همین سیل است که اکنون موسوی را و او می دارد تا لغو تظاهراتی را اعلام کند که ظاهرا خود فراخوانش را داده بود، و بعد ناگزیر شود تا در همان تظاهراتی که لغوش را اعلام کرده بود شرکت کند، تا شاید شعار «مرگ بر دیکتاتور» را با "الله و اکبر" جایگزین سازد.

برای موسوی، و برای همه جناح های مخالف احمدی نژاد، اکنون کنار زدن احمدی نژاد و جناح نظامیان از قدرت مستلزم کنترل کردن و جهت دادن به اعتراضات توده مردم است. در مقابل، کودتای جناح نظامیان اکنون بدون سرکوب خیزش توده مردم به

پیروزی، حتی به پیروزی محدود حذف جناح های رقیب از قدرت، نخواهد رسید. ماهیت بحران حاضر این است که جدال جناح ها از هر دو سو به خیزش توده مردم گره خورده است. این واقعیت رژیم جمهوری اسلامی را در موقعیت کاملاً تازه ای قرار می دهد: نخست به این معنا که از زاویه رژیم، در بهترین حالت، ریزش بخشی از بدنه حکومت جمهوری اسلامی کمترین بهایی است که برای خلاصی از این بحران باید پردازد. و دوم این که، حتی اگر رژیم بتواند در انتهای این بحران سر پا بماند، در هر حالت رژیمی کیفیتاً متفاوت، و در برابر توده مردم بشدت تضعیف شده خواهد بود. حالات مختلف را به اجمال بررسی می کنیم:

از نظر موسوی، و سایر رهبران جناح های رقیب احمدی نژاد که نمی خواهند یا نمی توانند تسلیم کودتای جناح نظامیان شوند، تنها راه این بود که با سوار شدن بر اعتراضات وسیع مردم بتوانند جناح نظامیان را، مثلاً با تجدید انتخابات، به ترک مواضع قدرت و قبول نقشی فرعی در توازن جناح های رژیم قانع کنند. نفس کودتای انتخاباتی نظامیان اعلام گویای این تصمیم بود که جناح نظامیان چنین راهی را قبول نمی کند، و سخنان امروز خامنه ای اکنون جای شبهه ای برای ساده لوحانی امثال کروبی نیز باقی نگذاشته است که گفتگو و سازش در بالا راه به جایی نمی برد. تنها ادامه اعتراضات توده ای، وسعت گرفتن آنها، و ارتقاء اشکال آنها به یک انقلاب تمام عیار می تواند رژیم جمهوری اسلامی نظامیان را کنار بزند.

در مقطع فعلی، دقیقاً به دلیل فقدان حضور متحد و مستقل طبقه کارگر، بسیار نامحتمل است که خیزش توده ها به یک انقلاب تمام عیار بدل شود و کلیت رژیم را سرنگون کند. در چنین وضعیتی، موسوی، و برخی از رهبران جناح های رانده شده از قدرت، بیشک تلاش خواهند کرد تا اعتراضات توده مردم را هرچه بیشتر در راستای اهداف خود

کانالیزه کنند. اما حتی توفیق آنها در این کار امکان کسب هیچ دستاورد محدودی هم برای خیزش توده ای ترسیم نمی کند. دل بستن به کارآیی اهرم هایی که جناح های رانده شده از قدرت در بدنه حکومت دارند، مشخصا نفوذ رفسنجانی در مجمع تشخیص مصلحت یا مجلس خبرگان، تنها وقتی موجه می نماید که کلیت رژیم مطابق روال و قاعده کار کند؛ و معنای بحران حاضر، با کودتای انتخاباتی جناح نظامیان، دقیقا در این است که چنین روال و قاعده ای در تعلیق است. خیزش مردم هیچ سودی از این امر نمی برد که در محدوده ای که موسوی و جناح های حامی اش ترسیم می کنند باقی بماند. بنابراین، موسوی یا هر یک از رهبران جناح های رقیب احمدی نژاد، اگر نخواهند تسلیم کودتای جناح نظامیان شوند و از موضع ضعف با خامنه ای دوباره بیعت کنند، تنها این راه را در مقابل خود دارند که دنباله رو حرکت توده ها شوند و همراه آنها به رو در روی آشکار با جناح نظامیان و رهبری نظام برخیزند. چنین رو در روی ای قطعا بسیار خونین خواهد بود. در مقطع فعلی، پیروزی مردم بر جناح نظامیان تنها در صورت بروز چند دستگی سیاسی در درون نیروهای مسلح (شامل ارتش) متصور است. و حتی در صورت وقوع چنین چند دستگی، شک نیست که جناح نظامیان کودتاجی، که جنگ آخر خود را برای حفظ قدرت آغاز کرده اند، از هیچ جنایت و وحشی گری در برابر مردم بپا خواسته دریغ نخواهند کرد.

از زاویه حرکت توده ها، حتی در بدترین حالت متصور، یعنی چنانچه نظامیان بتوانند اعتراض توده ها را با کشتار خشن و سرکوب وسیع به زودی خاموش کنند، در میان مدت رژیم جمهوری اسلامی در برابر مردم در موقعیت بدتری قرار خواهد گرفت. در چنین حالتی، با حذف جناح های رقیب از قدرت، نه فقط لایه های بالایی و میانی تکنوکرات ها و بوروکرات ها پیوندشان با چنین رژیمی بسیار سست می شود، بلکه بویژه طبقه سرمایه دار از اینکه بتواند در حکومت اسلامی مستقیما نمایندگی شود و

نیازهای بورژوازی ایران را یگانه معیار تعیین سیاست های خارجی و داخلی قرار دهد برای همیشه نا امید خواهد شد. چنین رژیمی شانس یافتن هرگونه پایه وسیع اجتماعی ای را از کف خواهد داد، و جمهوری اسلامی ای که تنها بر یک پای جناح نظامیان ایستاده باشد رژیم ناپایدار خواهد بود. برای چنین رژیمی، نه فقط انزوا از لایه های وسیع اجتماعی، بلکه انزوای سیاسی در سطح منطقه ای و بین المللی نیز مایه ضعف بیشتری خواهد بود. از سوی دیگر، نمایش قدرت میلیونی مردم که در شش روز گذشته جهان را خیره ساخته از چنان زمینه های وسیع و عمیق تاریخی و اجتماعی و اقتصادی برآمده است که حتی سرکوب خونین قادر نیست در میان مدت بازگشت آن را، بویژه در برابر یک رژیم کودتاجی و کشتارگر، جلو بگیرد. بنا بر همه اینها، حتی در بدترین حالت، یعنی در صورتی که جناح نظامیان بتوانند با کشتار و سرکوب وسیع این بحران را به سرعت پایان دهند و قدرت را یک کاسه کنند، در انتهای این بحران جمهوری اسلامی ضعیف تری در برابر مردم قرار خواهد داشت. اما نکته پیداست که در چنین حالتی تضعیف رژیم بهای گزافی از توده مردم ایران می گیرد.

در حالت دیگر، چنانچه موسوی و رهبران جناح های رقیب احمدی نژاد از حرکت اعتراضات مردم تبری بجویند و به کودتای جناح نظامیان تسلیم شوند، تنها نقشی حاشیه ای و نمایشی در رژیم آتی خواهند یافت، و این در عمل معنایی جز یک کاسه شدن قدرت در دست جناح نظامیان نخواهد داشت. در چنین حالتی نیز رژیم جمهوری اسلامی ای که با کودتای نظامیان استحالته یافته باشد رژیم ناپایدار خواهد بود. در چنین حالتی نیز نه فقط طبقه سرمایه دار از چشم انداز هرگونه اصلاحاتی در رژیم به سود خود مأیوس خواهد بود، بلکه جنبش های اجتماعی، حتی جنبش زنان، ولی بویژه جنبش کارگری، بیش از پیش در راستای سیاست های سوسیالیستی تحرک خواهند یافت.

ادامه بحران حکومتی، ناگزیری دستکم برخی از رهبران جناح های رانده شده از قدرت به اتکاء به جنبش توده ها، و عزم جزم جناح نظامیان بر سر کار به سرکوب وحشیانه خیزش توده ای، مولفه های تعیین کننده شرایط حاضر هستند. در چنین شرایطی، از زاویه جنبش توده ها، بهترین حالت ممکن تضمین تداوم روند اعتراضی، گسترش و تعمیق اعتراضات، و بویژه ارتقاء اشکال آنها ست؛ بدون اینکه به سمت یک مواجهه نهایی زودرس با قدرت مسلح جناح نظامیان سوق یابد. در وضعیت حاضر، وظایف فعالان سوسیالیست کارگری می باید در راستای همین نیازهای جنبش جاری توده ها تعیین گردد.

وظیفه سوسیالیست ها

نا آمادگی طبقه کارگر، یعنی فقدان تشکل های صنفی و سیاسی کارگران، نقطه شروع بررسی از وضعیت فعلی جنبش توده ای جاری بود. شک نیست که نا آمادگی طبقه کارگر هیچ دلیلی برای مداخله نکردن فعالان سوسیالیست در جنبش جاری نبوده است. نه فقط عموماً تنها با مداخله در شرایط موجود می توان پیش شرط های آمادگی طبقه کارگر را فراهم کرد، بلکه وضعیت تحرک توده ای، نظیر خیزش توده ای جاری در ایران، از بسیاری جهات وضعیت مناسب تری برای رشد سوسیالیسم و تغییر جوّ سیاسی و اجتماعی به سود جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. همچنین روشن است که هرگونه فعالیت سوسیالیست های کارگری در جنبش توده ای جاری می باید نهایتاً با معیار افزایش اتحاد و استقلال طبقه کارگر سنجیده شود. یعنی مسیری را برای طبقه کارگر بگشاید که بطور متشکل در صحنه سیاسی ایران ظاهر شود، و بطور هدفمند و بعنوان یک نیروی متمایز از نیروهای سیاسی موجود در صحنه سیاست (بطور مشخص متمایز از جناح های رانده شده از قدرت) در شکل دادن به روند تحولات سیاسی جاری دخالت کند. پافشاری مارکسیست ها بر سیاست مستقل طبقاتی در متن جنبش توده ای

جاری تنها به این سبب نیست که فعالان سوسیالیست کارگری طبعا موظفند از منافع مستقل طبقه کارگر دفاع کنند، بلکه، همانطور که بهترین تجزیه و تحلیل های مارکسیست های ایران از مقطع انقلاب بهمن تا به امروز مکررا نشان داده است، واقعیت این است که در شرایط جامعه ایران، اتخاذ سیاست های طبقاتی کارگران تنها راه آزادی و خلاصی از دیکتاتوری رژیم اسلامی را می گشاید. و همین کافی است تا یک بار دیگر نشان دهد که دخالتگری سوسیالیست های کارگری در جنبش توده ای جاری نمی تواند و نمی باید دخالتی فرصت طلبانه باشد. یعنی از جنس دخالت فرصت طلبانی که (چه تحت لوای سوسیال دموکراسی و چه تحت لوای "چپ") همچنان شیوه های باستانی مرسوم تاریخ قرن بیستم ایران را به بهانه "موقع شناسی"، همیشه با حمایت از جناحی از حاکمیت، و امروز با حمایت از موسوی یا حتی رفسنجانی، ادامه می دهند.

همچنین باید تأکید کرد که مداخله مستقل طبقاتی ابدا امری مربوط به خلوص عقیدتی نیست. حفظ اصول عقیدتی (و پرنسپ های عملی) همیشه لازم است، اما همین ها دقیقا ابزارهایی هستند که باید مداخله گری را ممکن کنند؛ بر کنار ماندن از دخالت واقعی در جنبش توده ای جاری به بهانه منزه طلبی عقیدتی و عملی ربطی به مارکس و لنین و سوسیالیسم طبقه کارگر ندارد. باز باید تأکید کرد که تأمین استقلال طبقاتی به شیوه های صوری حاصل نمی شود. برافراشتن پرچم تمامی مطالبات برنامه حداکثر یا حداقل الزاما صف مستقلی را شکل نمی دهد. مسأله حیاتی برای سوسیالیست های کارگری در قبال جنبش توده ای جاری عبارت از یافتن آن حلقه اصلی ای است که با پاسخ گویی به نیازهای مبرم جنبش توده ای جاری، پیشروی آن را در یگانه راستایی که اهداف آن را می تواند متحقق کند قرار دهد. و در شرایط کنونی این حلقه اصلی عرصه تاکتیک ها به معنای دقیق کلمه است؛ یعنی تبلیغ وسیع و قانع کردن جنبش به اتخاذ آن اشکال و

شعارهای مبارزاتی که به نیازهای جنبش توده ای جاری پاسخ می گوید؛ یعنی اولاً با سطح جنبش توده ای جاری سازگار است، و ثانیاً پیشروی این جنبش به سمت اهداف عینی اش را ممکن می کند.

همانگونه که خاصیت هر جنبش واقعا توده ای است، نیروی خلاقیت مردم شرکت کننده در اعتراضات در شهرهای ایران خود نمونه هایی خوبی از این تاکتیک ها به دست داده است: مشخصاً شکل تظاهرات خیابانی انبوه، که به سبب شمار زیاد شرکت کنندگان حمله قدره بندان بسیج و نیروهای انتظامی را پیشاپیش خنثی می کند؛ یا شعار "مرگ بر دیکتاتور"، که دستکم به طور تلویحی نه تنها در ضدیت با شخص رهبر، بلکه در ضدیت با ماهیت رژیم اسلامی قرار دارد. در تمایز از تاکتیک های سطحی و ناکارآ و سازشکارانه، که مشخصاً از جانب کسانی که قصد محدود کردن این جنبش را دارند تبلیغ و توصیه می شود، وظیفه فعالان سوسیالیست های کارگری این است که این جنبش توده ای را به اتخاذ تاکتیک های رادیکال سوق دهند. و بلافاصله باید اضافه کرد که منظور از «رادیکال» در اینجا اشکال و شعارهای هرچه تندتر نیست، بلکه دقیقاً اشکال و شعارهایی است که دست به ریشه می برند. یعنی توده هر چه بیشتری را به میدان می آورند و در میدان نگاه می دارند، دشمن اصلی را برای آنها مشخص می کنند، منابع قدرت دشمن را می شناسانند، و یافتن راه درست و زمان مناسب خنثی کردن نیروهای دشمن را ممکن می کنند. تندی یا نرمی اشکال و شعارهای تاکتیکی بسته به موقعیت، توازن قوای خیلی مشخص، و روحیه اعتراض کنندگان دارد. عواملی که تشخیص شان تنها از سوی رهبران حاضر در اکسیون معین ساخته است.

آنچه در یک سطح خیلی عمومی می توان گفت محدود به این است که، نخست در زمینه شعارها: روشن است که در مقابل شعارهایی که نسبت به جناح رانده شده از قدرت توهم

می‌آفرینند باید شعارهایی رواج یابند که تمامیت رژیم و خصلت مذهبی و دیکتاتوری آن را نشانه می‌گیرد و پایه‌های قدرت آن، خصوصا امروز در سپاه پاسداران و بسیج را، نشانه می‌گیرد. کمترین درس خیزش توده‌ای جاری برای انقلاب آتی باید این باشد تا، بجای خاک پاشیدن در چشم مردم که بیش از یک دهه از جانب اصلاح طلبان حکومتی و لیبرال‌های سکولار انجام می‌شود، قدرت نظامی و مشخصا سپاه و بسیج را بمنزله ضامن اصلی حکومت به توده مردم بشناساند. در زمینه اشکال آکسیون، شاید این اشاره مفید باشد که تظاهرات میلیونی خیابانی تنها درس انقلاب 57 در زمینه اشکال آکسیونی مبارزه توده‌ای نبود، بلکه، دقیقا در همان فردای قتل عام هفده شهریور در میدان ژاله، اعتصاب عمومی شکلی از مبارزه بود که از جانب کارگران صنعتی آغاز شد، و با پیوستن کارگران نفت تعرض رژیم در هفده شهریور را خنثی کرد و توازن قوا را به نفع اردوی انقلاب تغییر داد. غرض کلیشه برداری نیست، اما یادآوری این نکته مهم است که شکل اعتصاب، بویژه اعتصاب عمومی، بخودی خود ایجاد تشکل‌های کارگری در واحدهای صنعتی در یک سطح سراسری را در دستور می‌گذارد، و روشن است که نفس تشکل‌یابی کارگران، مستقل از اینکه تا چه حد این تشکل‌ها فوراً در راستای سیاست‌های سوسیالیستی باشند، جنبش توده‌ای جاری را ده‌ها گام به جلو سوق می‌دهد. روشن است که این خطوط عمومی تاکتیکی تنها ناظر بر وظایف فعالان سوسیالیست در جنبش کارگری نیست، بلکه فعالان سوسیالیست کارگری در سایر جنبش‌های اجتماعی، و در وضعیت فعلی به ویژه در جنبش دانشجویی، طبعاً با در نظر داشتن ویژگی‌های اهداف استراتژیک جنبش خویش، تلاش خواهند کرد تا شکل دادن به ملزومات پیشروی هر جنبش اجتماعی مشخص را در دل اتخاذ تاکتیک‌های پیش روی جنبش توده‌ای جاری فراهم کنند.

نکته آخر اینکه، همانطور که بالاتر تأکید شد، در مقطع فعلی هرگونه رو در رویی نهایی توده ها با حکومت جمهوری اسلامی نظامیان زودرس است و علیرغم هر تحریکاتی باید از آن اجتناب شود. تمام وظایف سوسیالیست های کارگری در شرایط حاضر در خدمت هدف تداوم دادن به جنبش توده ای جاری است، و این به معنای حضور وسیع ترین توده ها در میدان است. در مقطع فعلی، تنها با ارتقاء اشکال و شعارهای مبارزه در دل یک جنبش توده ای است که نیروی مستقل طبقه کارگر متشکل می تواند شکل بگیرد؛ و نیروی مستقل کارگران متشکل تنها نیرویی است که می تواند پیروزی جنبش توده ها بر تمامیت رژیم جمهوری اسلامی را، با تمامی جناح های در قدرت یا مدعی قدرتش، تضمین کند. این تنها راه رهایی واقعی از چنگ دیکتاتوری مذهبی حاکم بر ایران است.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

جمعه 29 خرداد 1388

جنبش چشم انتظار دانشجویان است!

اطلاعیه اتحاد سوسیالیستی کارگری بمناسبت آغاز سال تحصیلی

تاریخ انتشار: 27 شهریور 1388

امسال دانشگاهها در موقعیت سیاسی بسیار ویژه ای باز خواهند شد. جنبش آزادیخواهانه مردم ایران بی صبرانه منتظر باز شدن دانشگاهها هستند و کودتاچیان شدیداً نگران. نظامیان ابتدا در صدد بودند تا دانشگاهها را باز نکنند اما بسرعت دریافتهاند که باز نشدن دانشگاهها با عریضه جویی آنها که بر اوضاع مسلطند در تناقض است و آشکارا اعتراف به ناتوانی رژیم اسلامی در پایان دادن به جنبش اعتراضی میلیونی مردم است و خود یک دعوت غیر مستقیم به مردم برای ادامه جنبش است. با آغاز اعتراضات میلیونی مردم، رژیم اسلامی در اولین فرصت دانشگاهها را قبل از پایان امتحانات دانشجویان تعطیل کرد تا از شرکت و دخالت جمعی و متشکل آنها در جنبش مردم جلوگیری کند. و شورای امنیت به ریاست احمدی نژاد بعنوان اقدامی تکمیلی دستور حمله به کوی دانشگاه تهران را صادر کرد و اوپاش اسلامی ددمنشانه خوابگاهها را ویران کردند و دانشجویان را وحشیانه کتک زدند، دستگیر کردند و کشتند تا هزینه پیوستن دانشجویان به جنبش مردم را گوشزد کرده باشند.

دانشگاهها در آغاز تظاهراتهای میلیونی مردم بسته شدند و هنگامی باز می شوند که اعتراضات خیابانی فروکش کرده است و چگونگی ادامه جنبش مورد بحث و بررسی

همه جریان‌ات درگیر است. این موقعیت ویژه، امسال به جنبش دانشجویی نقش خاصی میدهد و اعتراضات آنها را در چارچوب ادامه یک جنبش مردمی میلیونی وسیع می‌گذارد و آنرا به اقدامی بمثابه زنده نگه داشتن شکل آکسیونی جنبش مردم که در خیابانها جریان داشت، تبدیل می‌کند.

پاسداران و خامنه‌ای به اشتباه می‌پنداشتند که اگر با دستگیری، شکنجه، تجاوز و کشتار مردم مانع از برگزاری تظاهرات های میلیونی مردم شوند، کل جنبش مردم ایران برای سرنگونی رژیم سرمایه داری اسلامی را شکست داده اند. از تظاهراتهای میلیونی مردم ایران کاسته شده است اما این جنبش مستقل از آن تظاهراتها هنوز زنده است. تظاهراتها تنها یکی از اشکال بروز علنی این جنبش اعتراضی میلیونی علیه رژیم اسلامی بود و هست. کودتای سپاه پاسداران که برای در هم شکستن هر نوع اعتراض به تقلبی آشکار و تحریک آمیز و در همان روز انتخابات آغاز شد فرصتی طلایی بود برای آغاز جنبش میلیونی مردم ایران تا خشم و نفرت دهها سال تلنبار شده خود را علیه رژیم اسلامی علنا و وسیعا ابراز کنند. جنبش میلیونی مردم در بیان اعتراضات خود فوراً به همان شکل حی و حاضر تظاهرات خیابانی متوسل شد که در روزهای قبل از انتخابات به نفع کاندیداهای مختلف در شهرها جریان داشت. جنبش اعتراضی مردم که تظاهرات شکل اصلی آن بود بسرعت از خط قرمزهای کلیه جناحهای رژیم و هواداران آنها در شبه اپوزیسیون عبور کرد و کل رژیم اسلامی را مورد حمله قرار داد و موسوی را ناچار ساخت تا طی اطلاعیه ای خواهان جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد شود و از مردم عبور کرده از رژیم اسلامی برائت بجوید.

طبعاً جمهوری اسلامی تنها با اتکا به تظاهراتهای خیابانی سرنگون نخواهد شد کما اینکه رژیم شاه هم تنها با تظاهراتهای میلیونی خیابانی سرنگون نشد. سرنگونی رژیم اسلامی

با یک مبارزه همه جانبه در عرصه های مختلف و از همه مهمتر با اعتصابات کارگری و قیام ممکن است. جنبش میلیونی مردم ایران در ادامه اعتراضات خود به اشکال متنوعی دست خواهد یافت اما تا آن زمان جنبش دانشجویی می تواند کاهش یافتن تظاهراتهای مردم را جبران کند. عروج جنبش دانشجویی به عنوان بخش مهم و دائمی تمامی جنبشهای آزادیخواهانه مردم ایران علیه دیکتاتوری و استبداد، به جنبش کارگری و زنان و کل جنبش میلیونی مردم یک فرصت لازم را می دهد تا صفوف خود را حول راهها و اشکال ادامه کل جنبش تا سرنوشتی رژیم اسلامی متحد و منسجم کنند.

جنبش جاری فعلی ریشه در سالها محرومیت از ابتدایی ترین نورم های انسانی و بر کینه و نفرتی دهها ساله از دستگیری، شکنجه و تجاوز و کشتار متکی است. این جنبش که در اعماق یک جامعه سرمایه داری با فاصله طبقاتی عظیم ریشه دارد در یک فرصت طلایی چند هفته ای ابراز وجود کرد و خود را حتی نزد افکار عمومی جهان تثبیت کرد. این جنبش راههای ادامه خود را خواهد یافت. نقش تظاهراتهای دانشجویی تنها و تنها در زنده نگاه داشتن یک مبارزه و اعتراض آکسیونی علیه رژیم اسلامی است تا جنبش مردمی به راههای متنوع و مرکب مبارزاتی خود دست یابد. با این وجود بسیار مهم است که توجه داشت از در غلتیدن به یک آکسیونیسیم صرف اجتناب کرد. جنبش دانشجویی باید خود را برای نبردهای نهایی و بزرگ آینده آماده کند و نگه دارد. هنوز روزهای رویارویی نهایی و بزرگ نرسیده است.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

27 شهریور 1388 - 18 سپتامبر 2009

زنده باد آزادی!
زنده باد سوسیالیسم!

از انتشارات اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org